

راه آزادی

۱۳
تیر ماه ۱۳۷۰

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی



* گزارشی از ایران
* الجزایر ، ریشه های بحران و چشم انداز نامعلوم

اعلامیه هیأت اجراییه
حزب دمکراتیک مردم ایران

در باره ترور وحشیانه دکتر شاپور بختیار

حزب دمکراتیک مردم ایران ترور وحشیانه دکتر شاپور بختیار رهبر نهضت مقاومت ملی ایران و از چهره های شناخته شده اپوزیسیون را بشدت محکوم می کند. قتل ناجوانمردانه دکتر شاپور بختیار که روز سه شنبه ۱۴ مردادماه جاری و به ضرب چاقو در منزلش بوقوع پیوست، حاکی از موج تروری است که پس از پایان جنگ ایران و عراق با قتل دکتر سامی در ایران آغاز شد و با ترور شخصیت های سرشناس اپوزیسیون در خارج از کشور، همچون دکتر قاسملو، کاظم رجوی، سیروس الهی و دکتر عبدالرحمن برومند ادامه یافته است.

تداوم و نحوه انتخاب این ترورها جای کوچکترین تردیدی باقی نمی گذارد که سرنخ این جنایات تنها در دستهای مقامات درجه اول رژیم جمهوری اسلامی است. سلسله ترورهای بعد از پایان جنگ، جنایات طراحی شده ای بوده اند که با خونسردی تبهکارانه ای برای تثبیت و تضمین آینده رژیم یکی پس از دیگری به اجرا در آمده اند.

دکتر شاپور بختیار در حالی به قتل رسید که فاصله گیری نهضت مقاومت ملی ایران از سلطنت طلبان زمینه نزدیکی و تفاهم میان طیف های گوناگون اپوزیسیون جمهوری خواهان دمکرات را فراهم ساخته است.

حزب دمکراتیک مردم ایران ترور دکتر شاپور بختیار را به خانواده وی و نهضت مقاومت ملی تسلیم می گوید و ضمن محکوم کردن این جنایت رذیلانه، از سازمان ملل متحد و دولت های اروپائی می خواهد که از طریق تشدید فشار، جمهوری اسلامی را به رعایت واقعی حداقل موازین و حقوق انسانی موظف نمایند. ما بویژه از دولت فرانسه می خواهیم که با تعقیب و تحت پیگرد قرار دادن مسببین این حادثه، جان شخصیت های اپوزیسیون را وسیله معاملات خود با رژیم جمهوری اسلامی قرار نهد و گسترش مناسبات با رژیم جمهوری اسلامی را منوط به رعایت واقعی و حد اقل اصول و حقوق انسانی نماید.

۱۶ مردادماه ۱۳۷۰

آیا وین حلقه ارتباطی برای گروه مرگ بوده است؟

* هم اکنون پلیس فرانکفورت در دست داشتن عکس های قاتلین نخست وزیر سابق ایران دکتر شاپور بختیار و منشی او در تعقیب آنان است.
* نوایر پلیس پاریس مدعی اند که سه قاتل ایرانی دکتر شاپور بختیار و منشی اش در خارج از کشور بسر می برند.

* بطور غیر رسمی صحبت از فرار قاتلین از طریق وین به تهران می باشد.
* نشریه فرانسوی ژورنال دو ایماژ نوشته است که به گزارش سازمان های اطلاعاتی غرب جناحهای رادیکال رژیم تهران تصمیم گرفته اند که رهبران اپوزیسیون در خارج را به قتل برسانند، و بدین منظور شبکه های زیر زمینی در وین، آخن و پاریس را فعال کرده اند.

در مورد جریان ترور دیگر شکی باقی نمانده است که: سه نفر - یکی که در فرانسه اقامت داشته و مدتهای مدیدی با بختیار آشنائی داشته است و دو نفر مسافری که از تهران آمده بودند- روز سه شنبه برای ملاقات با بختیار از پلیس در اقامتگاه وی اجازه ورود گرفته و پس از بیهوش کردن او و منشی اش با کارد آشپزخانه آنها را به قتل رسانیده اند. پلیس که چیزی از جریان امر نشنیده بود به این سه نفر اجازه خروج از خانه را می دهد.
جنازه ها روز پنج شنبه کشف می شوند که دیگر برای یافتن قاتلین خیلی دیر شده بود.

به نقل از روزنامه اتریشی
Kurier

RAHE AZADI

Nº: 13

Juli 1991

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران
بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج می کند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمایید:

RAHE ERANI

AACHENER BANK EG

(BLZ 390 601 80)

KONTO N° : 90985

AACHEN - WEST GERMANY

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب
دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه
کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

عاقبت خود کامگی

همانطور که یکی از پر اهمیت ترین میراث های خمینی، پخش سخاوتمندانه قدرت دولتی در میان جناح ها و نیرو های مختلف اسلامی بود که به وی وفادار بودند، اینک در غیاب وی یکی از مهمترین اهداف رفسنجانی جمع آوری این اقتدار تقسیم شده و متمرکز کردن آن در حکومت مقتدر مرکزی است. روشی را که وی برای تحقق این هدف انتخاب کرده است، از خلال نشانه هائی که در دوران حکومتش بر جای گذاشته است، میتوان در دو ویژگی خلاصه کرد. سیاست گشاده رویی در صحنه های بین المللی و نیز در میان اقشار متوسط جامعه که از انحصارگرایی و اختناق تنگ نظر اسلامی به تنگ آمده اند و همزمان ارائه چهره های عبوس در مقابل نیرو های حزب الهی مخالف خویش در درون حاکمیت.

چنین است که مخالفین رفسنجانی در درون و پیرامون حاکمیت سخت به تقلا افتاده اند، تا اگر نمی توانند وی را به راه خود بکشانند، لا اقل از کوشش ها و اقدامات حساب شده و دامنه دار او برای انزوا یا حذف خویش جلوگیری کنند. واقعیت تلخ اینست که همه نیرو های متعارض فعلی در درون رژیم، در آنچه مربوط به مخالفان سیاسی خود میشود، منطبق و عملکردی مشابه دارند. آنها به یاری سالها حاکمیت مشترکشان تحت رهبری خمینی، در تئوری و در عمل، نشان داده اند که جایی برای مخالفت سیاسی نمی شناسند و هر که را با اهداف دور یا نزدیکشان همآوا نبوده است، با تزویر یا با خشونت و صراحت از صحنه خارج کرده اند. سرنوشت تأسف بار دهها و دهها سازمان و گروه مخالف رژیم که سبعمانه قربانی چنین برداشت مشترکی شده اند، کارنامه سیاهی است که به حساب همه گروههای حکومتی باید ریخته شود.

امروز که اختلاف در چگونگی اداره امور کشور دامنگیر خودشان شده است، قانونمندی کور حل اختلافات به شیوه مرسوم نمی تواند از قاعده مستثنی شود. خود کامگی قربانی می طلبد و اینبار بخشی از همین خودکامگان به قربانگاه فرا خوانده شده اند.

در واقع رژیمی که بر مبنای ولایت فقیه اداره شود و در آن بتوان کسی را - یا هر

خدمتگزاران و رئیس جمهور مؤمن که همه جان و وجودشان در خدمت نظام اسلامی قرار دارد، کار کوچکی نیست و چرم محسوب میشود، (تاکید از ماست)

آیا حزب الهیائی که سالها با تمام وجود، به تبلیغ ولایت فقیه پرداخته و «خدمت به نظام اسلامی» یا «خیانت» به آنرا در حوزه صلاحیت و داورى ولی فقیه محسوب داشته اند این روز ها در دل نخواهند گفت «از ماست که بر ماست»؟! گرچه بنظر میرسد که در ماههای اخیر لا اقل بخشی از نیرو های «رادیکال» موسوم به خط امام احتمالاً با درس آموزی از همین حوادث علائمی از تغییر و تحول از خود نشان میدهند و اینجا و آنجا-بویژه این اواخر در نشریه سلام-از ضرورت دمکراسی و «مراجعه به آراء مردم» سخن میرانند و خود کامگی را «در هر شکل آن» به باد انتقاد میگیرند، با اینحال هنوز بسیاریند حزب الهی هائی که با دمیدن به آتش ولایت فقیه و یاد آوری مفادی از وصیت نامه «سیاسی-الهی» خمینی سیاست های دولت رفسنجانی را درست یا غلط به باد انتقاد میگیرند و با تفسیر ویژه خود از «اسلام ناب محمدی» مذبوحانه میکوشند تا ولی فقیه را وادارند که از انزوا یا حذف آنها جلوگیری کند.

در هفته های اخیر که به کمک عوامل جناح رفسنجانی انشعاب کمابیش پراهمیتی در انجمن های اسلامی دانشجویان بوجود آمده و دسته بندی های جدیدی با حمایت هواداران یا متحدین جناح حاکم تحت نام های جدید (جامعه اسلامی دانشجویان، اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان و فارغ التحصیلان و غیره...) پا به عرصه فعالیت در دانشگاه گذاشته اند عجز و لایه و نیز عربده جویی های انجمن اسلامی که بصورت اعلامیه و مقاله و سخنرانی منتشر شده اند بخوبی نشان میدهند که چگونه این فرزندان مشروع خود کامگی که زیر سایه شمشیر عدل اسلامی و بر خرابه های فعالیت های صنفی-سیاسی سایر دانشجویان حاکمیتشان را در سالهای گذشته بر دانشگاههای کشور تأمین کردند، از روزگار درس نیاموخته اند و هنوز هم با همان استدلال های مهوع از رسمیت یافتن «گروههای مجهول الهویه» و «بی هویت» و «معلوم الحال» که اطاعت مطلق از دولت را شعار خود قرار داده اند، مینالند و با «سربلندی» خودرا «تنها نهاد خود جوش دانشجویی و برخاسته از بطن دانشجویان» میدانند که «بعنوان مدافعین ولایت فقیه و بازوان نظام جمهوری اسلامی» تا امروز نقش خودرا بخوبی ایفاء کرده اند! آنها باز هم با دست آویزی به قبای ولی فقیه و یاد آوری حمایت های بی دریغ رژیم از این «فرزندان» گوش یفرمان خود ملتسمانه از وی میطلبند که اقتدار سابقشان را به آنها بازگرداند و دستشان را برای قلع و قمع این نیرو های تازه از راه رسیده باز بگذارد. غافل از اینکه کشتیبان را سیاستی دگر آمده است و این «بازوان» چماق دار خود کامگی، به اشارتی خود به قربانیان آن تبدیل خواهند شد.

آیا انجمن های «خود جوش» جدید که شعار خودرا «حمایت مطلق از دولت» قرار داده اند و در مقابله با رقبای خود از «تنوع اندیشه» صحبت میکنند سرنوشتی بهتر از اسلاف خود-خواهند داشت؟ آیا درخت خشکیده خود کامگی میوه هایی بهتر از این می تواند بیار آورد؟

مشخصاتی که داشته باشد-جاننشین بلامنازع اراده ملت وانمود ساخت، و بویژه به یاری رهنمود های ایدئولوژیک، وی-لاچرم جناح طرفدار اورا- تنها مفسر نیکبختی و اصولیت نامید، این ویژگی را در خود نهفته دارد که با هر چرخش احتمالی، ولی فقیه بسته ای را «خائن» و اهدافشان را مغایر با «اصول» قلمداد کند و به یاری روش های مرسوم خودکامگان بر آنان بتازد و از صحنه سیاست و چه بسا از صحنه روزگار حذفشان کند.

خمینی بیاری همه نیرو های فعلی درون رژیم بار ها و بار ها با مخالفین خویش چنین کرد و این روزها بنظر می رسد که قرعه به نام حزب الهیان مخالف رفسنجانی افتاده است.

از این روست که وقتی که هفته های اخیر ولی فقیه دو باره شمشیر از رو بسته است و به کسانی حمله میکند که «در جهت بد بین کردن مردم نسبت به مسئولان و نظام تلاش میکنند» و اعلام میدارد که «این کار خیانت است و من ادامه آنرا تحمل نخواهم کرد» و بویژه خطاب به آنها یادآور میشود که «مهلتی برای تنبیه داده میشود تا شاید بخود آیند»، بنظر می رسد که میتوان از مغلوبه شدن جنگ میان هواداران خودکامگی یاد کرد و یکبار دیگر عراقب شوم چنین روش هائی را به چشم دید.

در واقع خامنه ای بعنوان مهره ای از یک دسته بندی معین درون حکومتی، طبق تعاریف تئوریک مورد قبول همه جناح ها، از آن چنان قدرت و مشروعیتی برخوردار شده است که هر لحظه که اراده کرد هر انتقاد یا عمل «نا مناسب» دیگران را با مقوله های معنی داری همچون «خیانت» یا «چرم» بسته بنی کند و بدین ترتیب «خائن» و یا «مجرم» را به سزای اعمالش برساند.

اینک که بسته بندی خامنه ای-رفسنجانی برای پیشبرد مقاصد خود، با مخالفت خوانی برخی از نیرو های درون حکومتی مواجه شده اند وی با اتکاء به مشروعیتی که سالها در یاره ولی فقیه تبلیغ و ترویج شده است، به یاری هواداران جناح منسوب به خود شتافته و خطاب به مخالفین خود به سادگی اظهار میدارد که: «استفاده از هر نوع وسیله و تبلیغات دروغ و کار های خلاف برای ایجاد اختلاف و جدایی بین مردم،مسئولان،

توضیح هیأت تحریریه

گزارش زیر چکیده مشاهدات و ارزیابی‌های یکی از مؤسسه‌اران حزب ماست که با علاقه مندی و پی گیری حوادث کشور را دنبال می کند و اخیراً سفر چند هفته ای به ایران داشته است. ما این گزارش را با حذف بعضی از قسمت های غیر ضروری برای انتشار بیرونی، مینا برای آگاهی خوانندگان راه آزادی منتشر می کنیم. روشن است که این امر به معنای موافقت ما با همه ارزیابی های گزارشگر، نیست.

تغییر و تحولاتی که طی ماههای اخیر در سیاست داخلی و خارجی رژیم به ابتکار هاشمی رفسنجانی صورت گرفته و می گیرد. از سوی مردم و محافل سیاسی و فرهنگی با حساسیت و علاقه فراوان دنبال می شود. ارزیابی عمومی از این تغییرات کاملاً مثبت بوده و می توان گفت که موجب محبوبیت رفسنجانی شده است. بعنوان نمونه از ۲۰ نظرخواهی که در این زمینه صورت گرفت، تنها یک مورد می گفت که «او هم از خودشان است». بطور کلی رفسنجانی را در ایران بعنوان مرد اول صحنه سیاسی کشور و سکاتدار کشتی طرفاندرده ای می پندارند که شعار و خواست آن یک مجلس و دولت از متخصصین و کارداناان است و از این طریق می خواهد مانع دخالت افسار گسیخته مذهب در امور کشور داری شود. در مقابل خامنه ای را همچون یک نماد مسخره و بی اراده و فاقد قدرت قلمداد می کنند. همچنین باید تاکید کرد که نسبت به دو جناح عمده حاکمیت و گرایشات متفاوت آنها آگاهی زیادی در جامعه موجود است و میان آنها نه تنها تفاوت قابل هستند، بلکه با دقت کشمکش های میان آنها را تعقیب می کنند.

سیاستها و اقدامات رفسنجانی با عنایت خاصی در جامعه بازتاب می یابد. بعنوان نمونه سخنان وی پس از بازگشت از ترکیه در این مورد که ما چوانها را تحقیر کردیم و نه توانستیم امکان تحصیل در دانشگاه و نه کار برای آنها فراهم کنیم، انعکاس آشکار و گسترده ای در کشور داشت. نمونه دیگر اینکه رفسنجانی به هنگام مصاحبه با یک خبرنگار زن خارجی در تلویزیون ایران، به وی گفت که: شما از داشت چادر نا راحت هستی، لازم نیست که حتماً چادر داشته باشید. می توانید آنرا کنار بگذارید و هر طور که راحت هستید روسری را در سر داشته باشید.

این سخنان تاثیر زیادی در روحیه زنان و دختران جوان داشت. پورش کمیته چی ها علیه بد حجایی در جامعه اینطور ارزیابی می شد که چون رفسنجانی در مسافرت است، اینها جرأت اینکار را می کنند و گرنه چنین امکانی وجود نداشت.

بعبارتی می توان گفت که زنان و دختران جوان رفسنجانی را حامی خود می دانند. بطور خلاصه باید گفت که رفسنجانی تنها شخصیت ج.ا است که علاوه بر هواداران رژیم در میان دیگر بخش های جامعه نیز محبوبیت پیدا کرده است و بدون تردید در یک انتخابات آزاد بطور قطع برنده می شود. وی روانشناسی مردم را بخوبی درک کرده و با مهارت و استعداد درسختراانی ها و سیاست گذاری های خود این روانشناسی را مد نظر قرار میدهد. در ضمن نقش رادیوهای غربی در تبلیغ رفسنجانی بعنوان ناجی مملکت بسیار جدی است و تاثیر زیادی در افکار عمومی مردم دارد.

در پاسخ به این سؤال که بطورکلی رژیم ج.ا در جامعه پایگاه دارد و یا خیر. پاسخ مثبت است.

معنوی بزرگی خورده و بهیچوجه مثل سابق در جامعه مطرح نیستند.

۴-تجدد خواهی در زنان و دختران جوان گسترش وسیعی یافته است و مبارزه زنان متجدد ابعاد چشمگیری در جامعه یافته است. مبارزه آگاهانه زنان متجدد علیه واپس گرایی که علیرغم همه فشار ها ادامه یافته است نکته پر اهمیتی است که کاملاً جلب نظر می کند.

۵-برنامه تلویزیون ارتباط نزدیک با مردم که محتوی آن انتقاد از رژیم و مسئولین مملکتی است دارای هواداران زیادی است. این برنامه علیرغم اینکه توسط خود مسئولین تهیه و پخش می گردد، روزنه هایی باز گذارده و انتقادات معینی از زبان مردم مطرح می کند که گاه کاری جدی و رادیکال است.

۶-فیلم تلویزیونی «سراب» که روز های سه شنبه بعد از اخبار در پاره وضعیت ایرانیان در خارج از کشور پخش می شود انعکاس وسیعی در جامعه یافته و همه سؤال می کنند که آیا واقعاً اوضاع در اروپا و امریکا چگونه است؟ این فیلم عمدتاً در کالیفرنیا فیلمبرداری شده و مستند می باشد. برنامه ای قوی است و نکاتی که در آن مطرح می شود که نشانه تسلط و آگاهی چریان و نیز شرکت کنندگان ایرانی در برنامه است که از خارج به ایران آمده و نظرات خود را بازگو می کنند و یک دید بسیار منفی از زندگی ایرانیان خارج از کشور ارائه می کنند.

۷-هنگام ورود و خروج هیچگونه تفتیش و کنترل بدنی و غیره در فرودگاه مهر آباد وجود ندارد و تنها از نظر گمرکی مسافرین مورد کنترل قرار می گیرند. کسانی که در خارج از کشور پاسپورت ندارند نیز براحتی قادرند از سفارت برکه ای دریافت کرده و بدون هیچ مشکلی رفت و آمد نمایند.

۸-بخشی از روشنفکران ایران معتقدند که طی ۱۲ سال گذشته افت فکری چشمگیری در جامعه بوقوع پیوسته و همه فکر و ذکر ها به حل مسایل اقتصادی ر امور معیشتی که مهمترین مشکل مردم است متوجه گردیده است. به اعتقاد آنان بطور نسبی رشد و تحولات فکری زمامداران کشور به مراتب بیشتر از توده مردم بوده است.

۹-استقبال از نشریات لائیک مثل آدینه، دنیای سخن و غیره بسیار قابل توجه است. بعنوان نمونه آدینه به محض رسیدن به دکه های روزنامه فروشی نایاب می شود. محافل گوناگون فرهنگی، دستداران ادب و شعر و موسیقی رشد قابل ملاحظه ای یافته اند. در طیف وسیع این محافل یک گرایش سیاسی دمکراتیک وجود دارد که در فعالیتهای بیرونی انعکاس نمی یابد ولی در محافل خصوصی مورد بحث و گفتگو است. به گفته برخی از مطلقین آثار و مقالات منتشر نشده زیادی وجود دارد که بطور مستقیم اوضاع عمومی کشور و جوانب گوناگون آنرا با صراحت مورد نقد و بررسی قرار داده، ولی فعلاً امکان انتشار ندارند و منتظر موقعیت مناسب برای نشر هستند. چند نشریه فرهنگی توسط ج.ا نیز انتشار می یابد که هدف آنها مقابله با نشریات لائیک و مستقل است.

۱۰-برخی از توده ای ها و اکثریتی ها در تهران تحولات عمیقی در راستای نفی اندیشه های سنتی و ایدئولوژیک کرده اند و در اعتقاد و چانبداری از دمکراسی تا حدود بسیار زیادی به

بقیه در صفحه ۱۲

نمونه های فراوان این واقعیت را نشان میدهد. تظاهرات اخیر در روز قدس که خیابانهای اصلی شهر های بزرگ کشور و از جمله تهران، ملو از جمعیت بود و تا چشم کار می کرد امواج انسانی مشاهده می شد، نمایانگر پایگاه معین رژیم در جامعه است.

روشنفکران می گفتند که در مورد مرگ خمینی و استقبال وسیع مردم از مراسم دفن آن، واقعاً همه گیج شده بودند و از هر نظر غیر قابل پیش بینی بود. بنظر میرسد در کشوری مثل ایران هم مخالفت و هم موافقت مردم اساساً اصولی نیست. واقعیت این است که از یکسو گرانی و مشکلات کمرشکن زندگی چنان در کشور پدید می کند که در یک نظر هرچا میرویی و با هرکس سخن می گویی تنها مخالفت و اعتراض می شنوی و از سوی دیگر نمونه هایی مثل مراسم فوق الذکر گویای واقعیت دیگری است. باید گفت که بررسی این اوضاع بقدری پیچیده و بغرنج است که دهها گروه متخصص باید به مطالعه رموز آن بپردازد.

در باره رفسنجانی باید اضافه کرد که وی در کتاب خود تحت عنوان «امیر کبیر قهرمان مبارزه با استعمار» افکار و طرحهای خود را به رشته تحریر درآورده است. مطالعه این کتاب امکان شناخت عمیق وی و اندیشه هایش را میسر می سازد. همچنین باید گفت که میر سلیم و حسن حبیبی از نزدیکترین یاران رئیس جمهور بوده و تاثیر زیادی بر اندیشه ها و سیاستهای او دارند. طرح چند نکته

۱-با مشاهده عینی اوضاع کشور و تماس نزدیک با واقعیات ملموس جامعه، جا دارد تاکید شود که طرح شعار های تند و از جمله شعار سرنگونی و براندازی ج.ا مانند زهری است که روی زخم ریخته شود. بنظر من تلاش چپ دمکرات باید دراین راستا باشد که با حفظ هویت خویش، بتدریج مبدل به یک اپوزیسیون قانونی در جامعه شده و با اجتناب از چپ روی بتواند نقش مثبتی در تجهیز مردم برای آزادی و عدالت اجتماعی و پرورش فرهنگ دمکراتیک بازی کند.

روشنفکران و بخش های آگاه جامعه بنا به تجربه، آمادگی زیادی برای پذیرش اندیشه های چپ دمکرات دارند و بدون تردید چپ دمکرات در ایران فردا، زمینه بسیار گسترده ای دارد. طرح و تاکید مبارزه در راه خواستهای رفاهی و عدالت خواهانه در جامعه کنونی ایران چنان اساسی و مهم است که گاه حتی نسبت به دمکراسی با حدت و شدت بیشتری رخ می نماید. از اینرو در مبارزه سیاسی حتماً این ضرورت در هر گام باید بطور جدی مد نظر چپ دمکرات قرارگیرد.

۲-روحیه و درک ملی از دیگر نکاتی است که طی سالهای اخیر تقویت یافته و از اهمیت جدی برخوردار گردیده است. خواست حاکمیت ملی و سیاستی که بعنوان نمونه مصدق نمونه آن بوده است در میان محافل آگاه جامعه با حساسیت و علاقمندی جدی مطرح است.

۳-مجاهدین خلق پس از عملیات فروغ جاویدان که دامنه آن بسیار وسیع بوده، لطمه سیاسی و

خلاء در غرب و اسطوره اعراب

با این نیت که از جنگ خلیج (فارس) درسهای بیاموزیم از دو روشنفکر کورنلیوس کاستوریادیس و ادگار مورن خواستیم که نظرات خود را در این زمینه با هم مقابله کنند. اولی به ویژه در پاره رژیم های توتالیتر مطالعه کرده و دومی بفرنجی های جوامع مدرن را در قالب نظری ریخته است.

پیش از شروع بحث، ادگار مورن روشنفکران غربی را از افتادن در دام برهذر می دارد: یکی اینکه خود را عقل کل بدانند و نظرات دیگران را از دم عقب مانندگی، خرافات و اشتباه بپندارند. دوم اینکه به عکس از روی ماژوشیمم همواره حق را به جانب دیگران بدهند. از آنجا که میان این دو رویه حد وسطی وجود ندارد باید به کمک خود نگری و حتی انتقاد از خود راه خود را با مهارت از میان این دو جست. ادگار مورن بر این نکته تکیه می کند که برای مطالعه واقعیتی که در عین حال پیچیده و تقابلی است، نه می توان به نوعی علیت خطی اکتفا کرد و نه به اندیشه ای که فقط صواب و ناصواب مطلق را رو در روی هم قرار می دهد. درگیری اسرائیل و اعراب به خوبی نشان می دهد که خاور میانه جایگاه دور تسلسل هاست. خصومت، خصومت می آفریند و خشونت، خشونت.

گرنلیوس کاستوریادیس دغدغه خاطرش اینست که رویدادهای خلیج (فارس) را به پیشینه های تاریخی، به ویژه به دوران پس از سقوط امپراطوری عثمانی مرتبط سازد. وی مسئولیت های تاریخی غرب را که با تسلیح ایران در زمان شاه، این کشور را به ژاندارم خلیج (فارس) تبدیل کرد و پس از آن تسلیح صدام حسین و مداخلات با رژیم های «قرون وسطایی» منطقه را یادآور شد. وضعیت عقب ماندگی سیاسی کشور های عربی و سیاست های قدرت طلبانه غربیها که در آن اسرائیل به عنوان مهره پیشرفته نقش بازی می کند، موجد بدبینی وی نسبت به آینده مسئله اعراب و اسرائیل است.

ک.ک.: تصمیم به جنگ یا بی اعتنائی کامل نسبت به عوامل دراز مدت یعنی خطر فزاینده تر شدن فاصله فرهنگی، سیاسی و ذهنی موجود میان کشور های غربی و جهان عرب اتخاذ شد.

ا.م.: اکنون می توانیم به آنچه گذشت نظر بیفکنیم. جنگ در منطقه ای رخ داد که مسائل نه تنها به یکدیگر مرتبط اند بلکه با گره های کور به هم آمیخته اند. به همین دلیل من چه قبل و چه بعد از جنگ فکرم این بود که مرزبندی اصلی نه میان صلح خواهان و جنگ طلبان که میان کسانی است که خواهان گشوده شده این گره های کورند و آنهاست که تنها می خواهند عراق صدام حسین را درهم کوبند و از رویارویی با مساله فلسطینی اجتناب می ورزند. امروز مساله اینست که آیا جنگ گره ها را گشوده، آنها را بیشتر درهم پیچیده یا اینکه گشودن مهمترین آنها را امکان پذیر ساخته است. بی شک اینکه جنگ کوتاه مدت بود، نه گاز شیمیایی در آن به کار برده شد و نه به تروریسم توسل جسته شد، اینکه عمومیت پیدا نکرد و منتقدین تا بغداد پیش نرفتند و بالاخره اینکه در عراق نوعی واکنش علیه صدام ایجاد شد، اهمیت بسزائی دارد.

اما تمام این مطالب برای ارزیابی این جنگ کافی نیست. مثلاً در سال ۱۹۱۹ پس از معاهده ورسای چه کسی فکر می کرد که پی آمد اصلی جنگ جهانی اول، لجام گسیختگی آلمان و شوروی تحت لوای توتالیتراریسم باشد. بعد از سال ۱۹۳۳ تازه روشن شد که جنگ جهانی اول اثراتی عکس هدفهای کشور های غالب به بار آورده است. به همین ترتیب، پی آمد های جنگ خلیج (فارس) در آینده مشخص خواهد شد.

بی شک آینده در گرو وضعیت نوینی است که در منطقه خاور میانه شکل خواهد گرفت. به نظر من از هم اکنون اوضاع و احوال منطقه به خاطر مسئولیتی که آمریکا در قبال کل منطقه به عهده گرفته تغییر کرده است. آمریکا دیگر فقط به مثابه قدره باند غرب در دوران جنگ سرد عمل نمی کند بلکه می رود که مسئولیت صلح عمومی را در قبال متحدان عرب و اروپائی خود و همچنین سازمان ملل متحد به عهده بگیرد. در همین راستا است که بوش و بیکر به محض خاتمه درگیری ها، عملاً «ارتباط» میان قضیه کویت و مساله خاور میانه را که تا آن روز رد می کردند، پذیرفتند.

اکنون نوعی همگرایی در جهت حل حادترین مساله منطقه یعنی مساله ارتباط میان استقلال فلسطین و امنیت اسرائیل به چشم می خورد. نظر مشترک اروپائی ها، طرح ۱۵ ژانویه میتران و همچنین نظر اتحاد شوروی در این جهت است. با از میان رفتن خطر عراق و غیر ممکن بودن تحقق رؤیای اسرائیل بزرگ در اوضاع و احوال کنونی، در خود اسرائیل هم شرایط نوینی در جهت پذیرفتن آزادی برای فلسطینی ها به وجود آمده است.

بالاخره سازمان ملل متحد که در مرحله تهاجم زمینی به عراق تنشی نداشت، دوباره به مقام نطفه مرجعی بین المللی که پس از ۲ اوت ۱۹۹۰ توانست راهزنی دولت عراق را محکوم و تنبیه کند و از این پس می تواند

تنش های بین المللی را مهار سازد، چهره نمایاند. این تغییر و تحولات از توافق میان ایالات متحده و اتحاد شوروی ناشی شد که خود پی آمد انقلاب ضد توتالیتر گورباچف بود. بی شک اگر ضد انقلاب در اتحاد شوروی پیروز شود سازمان ملل متحد تضعیف خواهد شد.

ک.ک.: من به هیچوجه با نظر تو درباره نقش، حتی احتمالی، سازمان ملل متحد موافق نیستم. من فکر نمی کنم که توافق کنونی میان شوروی و آمریکا که منجر به تصمیمات اخیر شورای امنیت شده، وضع طبیعی و دراز مدت مناسبات میان دو کشور باشد. فرانسویها و انگلیسیها همچنان از سیاست آمریکا دنباله روی خواهند کرد اما نه شوروی مایل است مقام خود به عنوان قدرت بزرگ را از دست بدهد و نه چین.

در حال حاضر مساله اصلی مساله خاور میانه است. آیا اتفاق آراء شورای امنیت در مورد این مساله نیز پابرجا خواهد ماند؟ آیا همه کشورهای عضو شورای امنیت موضع باز های ایالات متحده و نیرو های نست راستی اسرائیل را که خواهان رفتن فلسطینیها به اردن هستند خواهند پذیرفت؟ مساله بیت المقدس چه می شود؟ مساله کرد ها کجا می کشد؟ آیا کسی چرات آنها خواهد داشت که حافظ اسد را زیر علامت سؤال ببرد؟ به هر حال اگر توافقی صورت بگیرد، این خطر وجود دارد که یک بار دیگر بضرر فلسطینیها و کرد ها باشد.

سازمان ملل متحد فقط و فقط ارگانی است که قدرتهای بزرگ اختلافات خود را از طریق آن حل می کنند. این سازمان چیزی است شبیه اتحاد مقدس بین سالهای ۱۸۱۵ و ۱۸۴۸ یا توافقات قدرتهای اروپائی پس از کنگره برلین در سال ۱۸۷۸ تا زمانی که توافقات های مقطعی میان قدرت های بزرگ پابرجاست، اینطور به نظر می رسد که سازمان ملل متحد کارایی دارد.

اما درپس همه این مسائل مناسبات میان غرب و جهان اسلامی مطرح است. از یک سو اعراب چنان اسطوره ای از خود ساخته اند مبنی بر اینکه مظلومان ابدی تاریخند. در واقع از قرن هفتم تا قرن یازدهم تنها یک ملت فاتح وجود داشته و آنهم اعراب بوده اند. در کوهپایه های جبال اطلس، عرب وجود نداشت. اعراب ساکن عربستان بودند. در مصر هم عرب نبود. اوضاع کنونی از یک سو نتیجه فتوحات اعراب و اسلام آوردن کم و بیش قهرامیز جمعیت های سوزمینهای فتح شده است و از سوی دیگر استعمار شدن اعراب نه توسط غرب بلکه بوسیله همکیشان عثمانی شان طی قرن ها و در آخر حاصل نیمه استعمار غربی ها طی دوره بسیار کوتاه تری نسبت به عثمانی هاست.

حال ببینیم که در حال حاضر وضع کشور های عربی چگونه است. در این کشور ها، ساختار سیاسی، یا قرون وسطائی است یا ملغمه ای از ساختار قرون وسطائی و استالینیسیم. بدترین چیز ها را از عرب گرفته اند و به جامعه ای که از نظر فرهنگی مذهبی است چسبانده اند. در این جوامع تئوکراسی پابرجا مانده: قانون جزائی قرآن است و قانون نتیجه اراده ملی نیست بلکه مقدس است. خود قرآن یک سند وحی شده که توسط انسانها ثبت شده باشد تلقی نمی شود بلکه ماهیتاً خدائی است. چنین برخوردی رو در روی تجدد قرار می گیرد.

بقیه در صفحه ۱۹

درحاشیه جنگ خلیج فارس

کلامی از آنتون شماس نویسنده فلسطینی

ملت ها بر سه دسته اند. اول آنهایی که قادرند «توفان صحراء» به پاکتند. دوم آنهایی که گمان می کنند قادرند «توفان صحراء» به پاکتند-که این هر دو دسته در میهن خود زندگی می کنند، میهنی که از آن خوششان است. سرزمینی دارند و به زبانی سخن می گویند که زبان آن سرزمین است. دسته سوم نه میهنی دارند و نه سرزمینی. آنان را خلق های بی سرزمین می خوانند و زبان شان را لهجه می نامند. این خلق ها خاک می خورند و با دهانی خشک و نگاهی تار، هر «صدامی» را که با غبار فریبناک افتخاری دروغین بزرگ شده باشد، ناجی خود می پندارند... اما، بعد، باران می بارد، صدام محو می شود، و آنها در تاریکی و گل به جای می مانند.

مسأله ملی در ایران و شوینیزم بمثابه

سیاست رسمی دول حاکم بر ایران

ب. لاولین

همه را بانقیاد مجدد جمهوری اسلامی در آورد
چرا که ما ترک داریوش بشمار میاید!!!

چنانکه گفتیم کشورگشایی شاهان فارس نیز
خارج از قاعده نبوده و آنان نیز مائده های
آسمانی نبودند بلکه خصلت همه دول قدیم و بقا
گسترششان در این راستا تامین شده است. چرا
که نیاز به سرزمینهای جدید و نیروی کار بردگان
و کسب غنایم و تاراج علل اصلی این لشکرکشیها
بوده و از همینرو اگر دولتهای ضعیف باجی را
متحمل میشده اند غارتگر و هجوم آورنده آنها
قبول مینموده و از لشکرکشی خود داری میکرده
است. از همین رو داریوش خود را شاه شاهان
میخواند و این شهنشاهی در همه امپراتوریهای
با قدرت فارس تکرار میگردد.

با مروری به تاریخ منطقه به آسانی درمیابیم
که فارسها همیشه حاکمان اصلی منطقه نبوده اند.
بلکه به تناسب اقتدار گاه یونانیان و گاه رومیان،
مدت زمانی طولانی اعراب و سپس مغولان و
ترکها بر خود سرزمین پارتیان نیز حکمرانی
کرده اند. همه این امپراتوریهای مقتدر با تکیه بر
سرنیزه و سلاح سرزمینهای غیر خودی را
به آتش و خون کشیده و غارت کرده اند. فارسها
خود نیز هنوز هم از هجوم مغولان و اعراب
مینالند و شکوه از ویرانیهای آن غارتگریها
دارند. پیداست که قوم فارس نیز با عرضه خیر و
برکت و آزادی سرزمین دیگران را اشغال نموده
و با فدایت شوم روبرو نشده است. همچنانکه
فارسها در برابر اشغالگران بپاخاسته و قیام
کرده اند دیگران نیز در برابر فارسها
بپاخاسته اند و قیام کرده اند و خواهند کرد.

ازینرو تاریخ گواهی میدهد که اشغالگران و
اشغال شوندهگان همواره در نبرد بوده اند. یکی
زورگو و ستمگر بوده و دیگری مبارز و
آزادبخواه. و این جای تعارف با کسی را باقی
نمیگذارد تا به ردیف کردن کلمات بر طمطراق
«ساختن و آباد کردن ایران» آنهم «دوشادوش هم
و داوطلبانه» بپردازیم

از آنرو که تقسیم جامعه انسانی به واحد های
مختلف به دلایل طبیعی، جغرافیایی و تاریخی
امری اجتناب ناپذیر است، وجود ملل مختلف نیز
نتیجه همین تقسیمات خارج از اراده انسانی بوده
و هست. ملت در نتیجه تکامل بلاواسطه قوم
پوچود آمده و از همینرو ملل فعلی جهان خود را
وارثان بلا واسطه اقوام خود میدانند. ملت فارس
وارث تاریخی پارتیان است و به همین شیوه
کرد ها قوم ماد را نیاکان خود میدانند و اعراب،
سامیها را اجداد خود می شمارند و...

در تاریخ به هیچ روی سخنی از ملت ایران
نرفته و ملتی به این نام وجود خارجی ندارد.
اقوام ایرانی به اقوامی گفته میشود که از تبت تا
بین النهرین را فرا گرفته اند و خود نیاکان ده ها
ملت بزرگ و کوچک هستند که یکی از آنان ملت
فارس است. ایران به مثابه کشور فعلی خود
بازمانده فتوحات دوران اقتدار امپراتوریهای
فارس است که ده ها سرزمین همسایه را بزیر غل
و زنجیر کشیده بودند. کشور فعلی ایران دارای
ملل مختلفی است همچون کرد و آذری و بلوچ و
عرب و ترکمن. این امر نیز نه نتیجه سیاست
بیگانگان و نه ساخته و پرداخته مغز روشنفکران
بلکه نتیجه مستقیم تجاوزگری دول مختلف
فارس است که برای دستیابی به غنایم و ثروت
ملی این ملل آناترا بزیر سلطه نظامی خود
در آورده است.

برتری زبان فارسی نیز بر همین منوال نه

فرهنگ و آداب و رسوم مشترکی یافته اند و
به قوم تبدیل شده اند. ویژگی اساسی و عامل
اتحاد قوم سرزمین واحد بوده است. بدینسان
تاریخ مدون آغاز گشته و اقوام مختلف دولتهای
مختلفی را تأسیس نموده اند. زبان مشترک عامل
مانی مهمی در تکوین و تکامل قوم به ملت
بشمار رفته و بتدریج مجموعه های اتنیک در
سرزمینهای مختلف ملل متفاوت را تشکیل
داده اند. این سیر تطور از آسیا تا آمریکا، و از
قطب شمال تا جنوب یکسان بوده و همه گیتی را
در بر میگردد.

بدینسان ملت فارس نیز که تافته جدا بافته
نبوده است پای به عرصه ظهور نهاده است.
۲۶ قرن پیش قوم فارس نخستین دولت خویش را
تأسیس نمود، آنچه که در تاریخ ثبت است
بر خلاف نظر نویسندگان مقالات مذکور حکایت از
مراجعه کورش هخامنشی (نخستین امپراتور
پارت) به آرای اقوام مجاور برای تأسیس
امپراتوری پارس و توسعه آن نمیکند. بالعکس
این همای سعادت پارس، دیر خون آشام اقوام
مجاور بوده که همانند همه امپراتوریهای دیگر با
لشکر کشیها و خونریزیهای مداوم توسعه
امپراتوری خویش را مهیا کرده است. چنانکه
پیشتر از پارتیان، مادها، آشوریها و بابلیها نیز
بدینسان عمل کرده اند.

توسعه دول باستانی مدیون خونهای بیشمار
از اقوام غیر خودی بوده که بر زمین ریخته شده و
کاخها و کوشکهایشان شمره رنج توده های کثیری
از آحاد این اقوام بوده که به بردگی کشانده
شده اند. در هیچ سندی تاریخی شیوه ای دیگر
برای نخستین دولت پارس نکر نگردیده که بتوان
به حکم آقایان مبنی بر تلاش دوشادوش در راه
تأسیس کشور پارس کردن نهاد. از اینرو پیدایش
امپراتوری قوم فارس و تسلط جابرابه آن بر
اقوام مجاور امری «داوطلبانه» نبوده
بلکه نتیجه اشغال نظامی و بمنظور غارتگری
منابع ثروت این اقوام و کسب نیروی کار بردگان
بوده و بس.

گرچه با مرگ کورش اقوام مجاور تا چندی از
گذرد دولت پارت در امان ماندند اما با
روی کار آمدن داریوش باز تجاوز و غارتگری از
سر گرفته شد و این بار تا اعماق آسیا نیز ادامه
پیدا کرد. داریوش پس از فتح اکثر سر زمینهای
آسیای میانه و دور برای نخستین بار کلمه
«آران» را در کتیبه خود بکار برد. داریوش در
این کتیبه میگوید: «متم داریوش، شاه شاهان،
شاه آران...» اما واضح و روشن است که منظور
داریوش از (آران) کشور واحد ایران (بزع
آقایان) نیست. بلکه ایران در جغرافیای قدیم و
جدید به فلاتی اطلاق میگردد که از تبت تا
بین النهرین وسعت دارد. این نام بدین مناسبت
به این فلات داده شده که اقوام آریایی طی سه
مهاجرت تاریخی در این فلات سکنی گزیده اند. در
حال حاضر ده ها کشور و ده ها ملت مختلف در
این فلات وجود دارند و مطابق نظر حضرات باید

مقدمه

میخواستیم بدون اشاره به مقاله (نامه) «نکاتی
پیرامون شوینیزم فارس» و نوشته های دیگری
از این دست که امروزه زینت بخش صفحات
کیهان لندن و برخی دیگر از نشریات فارسی زبان
منتشره در اروپا هستند مستقیماً وارد مبحث
اصلی شوم، اما متأسفانه نویسنده مقاله
فرق الذکر چنان وارد گود شده که گوی سبقت را
از کتانه سلطانی و... رپوده و آناترا فرسنگها
پشت سر نهاده است. لاجرم بایستی به نحوی این
بحث را به رشته تحریر درآمور که پاسخی به این
یکه تاز آستین بالا زده داده شود و او و هم
مسلکانش را وادار به تاملی در نوشته هایشان
کرد. چرا که گردش قلم بسادگی به لغزش
منجر میگردد و لغزش سیاه را بر سفید چنان
نقش میکند که سپیده را پرده تاریک
پنهان میدارد.

مقاله اخیر و نوشته های کیهان لندن و تا حدی
مقاله جدید ماشا الله رژیم در آخرین شماره های
«اکثریت» همگی بر اصولی استوارند که میتوان
بدینسان آناترا فورموله نمود.

۱- ایران کشوری چند ملیتی نیست. مردم
ایران داوطلبانه و دوشادوش هم این کشور را
پوچود آورده اند و در نهایت تقسیم ایران
به جامعه چند ملیتی نتیجه سیاست بیگانگان
است.

۲- اختلافات «فرهنگی و قومی» بمعنای وجود
ملیتهای مختلف نیست و زبان فارسی بدلیل
«قابلیت» خود برتری یافته است.

۳- ایران ستم ملی وجود نداشته و شوینیزم
زائیده تخیل روشنفکران و نتیجه سیاست
بیگانگان است.

۴- تجزیه ایران موجب ضعف و انحطاط ایران
میشود ولذا باید سیاست شاهان گذشته و خواجه
اکبر شاه فعلی را که به سمت مرکزیت سالاری
نیرومند مسلح مترجه است ستود. این سیاست
نتیجه ضرورتهای تاریخی است.

از آنرو که نمیخواهم با شخص معینی به جدل
بپردازم و بدور از منش انسانی میدانم که اموات
را از قیورشان بیرون آورده و بیاد ناسزا گیرم و
همانند نویسنده مقاله (نامه) غلام یحیی ها را در
غیابشان به باد ناسزا گیرم، ضمن بحث اخیر
صرفاً پیرامون این چند محور به بحث میپردازم
تا روشن گردد داستان از چه قرار است.

ظهور ملت فارسی

آنچه که از مطالعه تاریخ جهان استنباط
میشود چنین است که جامعه انسانی حرکت
تکاملی خویش را اگرچه با شیوه های مختلف و
طی ادوار گوناگون، اما مبتنی بر یک سری اصول
آغاز کرده است.

گله های انسانی در دورانهای ما قبل تاریخ
بر اساس قرابت خوشی به طوایف تبدیل
گشته اند و طوایف با اشتراک اقتصادی یعنی
مالکیت بر زمین، احشام و چراگاه قبایل را پوچود
آورده اند. قبایل همجوار بمرور زمان زبان،

خاصیت ذاتی آن بلکه نتیجه غلبه اشغالگران فارس بر سایرین بوده است. همواره اشغالگران برای بازگشت ناپذیر نمودن روند اشغال سعی نموده اند تا ملت زیر دست را در خود حل نمایند. به فرهنگ آنان دست درازی کرده اند و آداب و رسومشان را بزور به فراموشی سپرده اند و حتی سمنی در ناپودی آثار تاریخیشان کرده اند. زبان ملی زیرستان را ممنوع کرده اند و از سوی دیگر همه امکانات رسمی و دولتی را در اختیار زبان فارسی نهاده اند. تکامل زبان فارسی نیز نتیجه مستقیم همین امکانات بوده است.

اشغال و ستم بر روی یک سکه اند که نمیتوان از هم جدایشان ساخت. ستمی که در ادوار امپراتوریها بر سرزمینهای به اشغال درآمده رفته گرچه زمخت بوده و ظاهری خشن داشته با ستمی که امروزه بنام ستم ملی از آن یاد میشود تفاوتی کیفی داشته است چرا که در دوران کهن با خراجی و باجی میشد آرامشی نسبی یافت اما تکامل جوامع بشری و تکامل سیستم دولتی که نتیجه آن بوده بتدریج ستم ملی را که مادر همه فلاکتهاست گریبانگیر ملت زیر دست است بوجود آورد. ستم ملی در اشکال ابتدایی خود تنها موجب سلب حق حاکمیت ملی مردمان سرزمینهای اشغال شده گشته و سپس به عرصه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشانده میشود. آنچه که در جامعه ایران بوقوع پیوسته نمودار مشخص از اعمال ستم ملی است. دولت که خواه نا خواه دولتی فارس است قدرت را در اختیار دارد. هیچ ملت غیر فارسی حاکم بر سرنوشته خویش نیست و اختیار سرزمین خویش را بدست ندارد. زبان سایر ملل در معرض تهاجم و ناپویدست و فرهنگ و آداب و رسومشان مورد تجاوز و تعدی قرار میگردد. آثار تاریخی این ملل رو بنابودی میرود.

ذکر نمونه ای از ملیتهای موجود در ایران در اینجا لازم است. برای مثال ملت کرد که وارث تاریخی قوم ماد بشمار میرود در طول سالیان متمادی بعد از انقراض امپراتوریهای مقتدر کاردو، هیتی، ماد بزرگ و ماد کوچک بدست پادشاهان هخامنشی به صفوف خراجگذاران پیوست. به تناسب قدرت گیری امپراتوریهای مختلف فارس، یونانی، رومی، عرب، مغول و ترک همواره خراجگذار یکی بوده است. اما همواره با این استقلال نسبی سرزمین خود را حفظ نموده و امیران و فرمانروایان متعدد خودی بر این قوم حکومت کرده اند. در زمان صفویه پادشاهان این سلسله و امپراتوران عثمانی به کردستان لشکرکشی نموده و حکومتهای جزیر، چشمگزک و اردلان را از بین برده و نخستین بار خاک کردستان رسماً به این دو امپراتوری ملحق میگردد. (۱)

از سوی عثمانیان حاکمی بر بخش زیردست آنان گمارده میشود و صفویان بمثابه ایالت جدید خویش یک والی بر کردستان زیر اشغال خویش میگمارند. همزمان با این تجاوز قیام کرد ها در هردو بخش کردستان آغاز میگردد.

نخستین قیام کردها در بخش زیر سلطه صفویه در زمان شاه عباس آغاز میگردد و خان زرین نست (خانی لمپ زرین) قیام را رهبری میکند و حماسه ای در تاریخ کردستان ثبت میگردد که هنوز هم شورآفرین و تموک بخش مبارزین کرد است. قیام کنندگان کرد در قلعه «دم دم» بمدت ۹ ماه مقاومت دلیرانه ای آغاز کردند. شاه عباس که

مایه مباحات برخی است نستور میدهد همه موجودات زنده مکریان (بخشی از کردستان که قیام در آنجا واقع شد) را از دم تیغ بگذرانند. علاوه بر این بسیاری از ایلات کرد را به قوچان و خراسان تبعید میکند. (۲) فاجعه ای خلق میشود که بشوریت از ذکر آن شرمسار است. بدینسان «همکاری دوشادوش و داوطلبانه» در راه اقتدار حکومت مرکزی آغاز میشود!!! سپس هه لو (عقاب) خان اردلان بر علیه صفویه بپا میخیزد و بمدت سی سال استقلال بخشی از کردستان را که زیر سلطه صفویه بوده تامین میکند. (۳) این داستان تا قرن بیستم مدام تکرار میگردد. کرد ها قیام میکنند و شاهان و خلفای عثمانی قیام را به خاک و خون مینشانند. (۴)

با پای نهادن استعمارگران غربی بار دیگر کردستان به جولانگاه نظامیان تبدیل میگردد. در سال ۱۹۱۶ بر اساس پیمان سایکس-پیکو بین نیرو های روس و انگلیس تقسیم میشود و سرانجام در سال ۱۹۲۲ طبق پیمان شوم لوزان کردستان به شیوه امروزی بین ایران، ترکیه، انگلیس و فرانسه تقسیم میگردد، ملت کرد بطور طبیعی بر علیه این تجاوزات بپاخاسته و قیامهای شگوهمند شیخ محمود برزنچی (۱۹۲۳-۱۹۱۹) شیخ سعید و دکتر فواد (۱۹۲۷) و اسماعیل آقا سمکو (۱۹۲۰) نمونه مشخص این فصل تاریخ کردستانند.

سایر ملل زیر دست ایران یعنی آذربای، ترکمنها، بلوچها و عربها نیز سرنوشتی مشابه داشته اند و آنچه این مجموعه تا همگون را در کشور فعلی ایران بهم ربط داده تنها و تنها زور سرنیزه و لشکرکشی و کشتار به شیوه ای بینهایت وحشیانه بوده و بس.

خصوصیات تاریخی مختلف، فرهنگهای گوناگون، زبان مختلف، خصوصیات فرهنگی و روانی متمایز از هم و سرزمینهای جدا از هم واقعیت انکار ناپذیر ساختاری ایران فعلی است که ماترک زورمندان و اشغالگران حاکم بوده است. این خصوصیات متفاوت به حدی آشکار است که هر رهگذر ساده ای با سفر به اطراف و اکناف ایران آنرا در میابد.

بطور مثال در مقایسه ساده و روزمره زندگی اجتماعی و فرهنگی ملت کرد با ملت فارس به آسانی مشاهده میگردد که علاوه بر زبان جداگانه و سرزمین جداگانه و تاریخی که جبراً آنرا در مقابل هم قرار داده است، زندگی یک کرد از مرحله تولد تا تدفین تابع آداب و رسومی کاملاً متفاوت با یک فارس است. تنها پیوند این دو زندگی همان یگانگی زندگی انسانی است که بین همه انسانها مشترک است. لباس پوشیدن، بازیهای کودکان، تفریحات نو جوانی، شیوه های دلانگی، آداب و رسوم ازدواج، وضعیت زن در جامعه و خانواده، روابط خانوادگی، نحوه آشپزی، روابط اجتماعی، معماری، هنر و حتی ابزار تولید سنتی و سلاحهای سنتی کرد ها با فارسها متفاوت است. این تفاوتها نه فقط اختلافات فرهنگی و غیره را باثبات میرسانند بلکه وجود بدون چون و چرای ملل مختلف را در جامعه ایران بر منکران آن تحمیل میکند. و این نه نتیجه سیاست خارجی بلکه واقعیت موجود است.

شویتیزم، سیاست غارت سایر ملت ها!
چنانکه گفتیم ستم ملی عبارت است از سیاست بانقیاد کشیدن و سلب حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ملت تحت سلطه. این سیاست در زمان رضا شاه به سیاست رسمی

دولت ایران تبدیل شد. رضا شاه برای نیرومند کردن حکومت مرکزی به ناپودی ملل غیر فارس ایران اقدام نمود. او با اقداماتی بظاهر اصلاح طلبانه اما عمیقاً فاشیستی رسماً معالک محروسه سابق را به ایران ملحق نمود و اقدام بزودن نام ملل غیر فارس را همزمان با سرکوب وحشیانه این ملل آغاز کرد. کردستان را که تا آنزمان یک ایالت به همین نام بود چراحی نمود و بخش نفت خیز آنرا استان کرمانشاهان نام نهاد. در این اقدام موزیانه خویش، هم میخواست وحدت سرزمین کرد ها را از بین ببرد و هم اسم بزرگترین شهر کردستان را که در اصل «کرمانشان» که تصریف شده «کرمانجان» است مخدوش نماید. چرا که کرمانشان یعنی شهر کرمانتجه (کرمانج واژه ای دیگر برای کرد) است. رضا شاه با آوردن «ها» قبل از حرف آخر در حقیقت آنرا کرمانشاهان نامید که بمعنی کرمان شاهان است. حال آنکه کرمانشان تاریخاً قدیمتر از کرمان است که یک شهر فارسهاست. (جمهوری اسلامی نیز با توجه به الژی نسبت به کلمه شاه (!) آنرا باختاران نام نهاد). رضا شاه بخش مکریان را نیز به آذربایجان وصل نمود و همراه با چند شهر آذری نام آذربایجانغربی را برایش تراشید تا هم از سوی این بخش کردستان را که یکی از مراکز جنبش رها تیبخش ملی کرد ها بود تحلیل برد و هم بین کرد و آذری خصومت ایجاد کند. بخش دیگر را به فرمانداری کل پیشکو و پشتکو تبدیل کرد و لرستان را نیز جدا نمود. کردستان به سندنچ و چند شهرک محدود گشت.

گرچه رضا شاه و رژیمهای بعد از وی موفق شدند در پاره ای نقاط مرزی بین فارسها و کردها، چند شهر کردستان را به تحلیل برند (مانند همدان) و بخشی از لرستان را فارس زده نمایند اما مقاومت مردم کردستان و رشد جنبش ملی در کل، هویت ملی کردستان را حفظ کرد.

رضا شاه به همین اقدامات اکتفا ننمود و به سبک شاه عباس و نادر شاه به کوچاندن ایلات و عشایر کرد اقدام نمود اما باز گوی سبقت را از آنان ربود و تبعید ایلات در حقیقت ناپودی فیزیکیشان بود و زمینهای عشایر در پایان کار به املاک سلطنتی بدل گشتند. در این راستا به گواهی تاریخ صد ها هزار خانوار کرد از بین رفتند. (۵) علاوه بر این با ممنوع کردن زبان کردی و لباس کردی و لشکرکشیهای متعدد که تا آخرین لحظه حیات ننگین او قطع نگردید، آشکارا به اعمال سیاست ژیتوساید پرداخت. از دیگر سو در مهمترین عرصه که به تکامل حیات یک ملت بستگی دارد، یعنی عرصه اقتصادی، سیاست آشکار غارت مواد خام و معدنی کردستان و عدم سرمایه گذاری صنعتی را در پیش گرفت. نفت و گوگرد و مرمر کردستان بدون صرف درصود ناپیزی از درآمدش برای کردستان به غارت میرفت (و هم اکنون هم تاراج میشود). توتون و چغندر قند و کتیرا و پشم کردستان مواد خام کارخانه های تهران و سایر نقاط غیر کردستان را تامین مینمود. (این روند نیز هم اکنون ادامه دارد.) آنچه که عاید ملت کرد میشد و میشود تنها صدور امتیه و سرباز و پاسدار و آدمکشان دیگر سرویسهای امنیتی بدانسانان بوده و هست.

این نحوه اعمال ستم ملی چیزی جدا از شوینیزم نبوده و نیست. چرا که شوینیزم عبارت است از سیاست ارتجاعی که هدف آن غارت بی بند و بار سایر ملتها، برتر شمردن ملت خودی بقیه در صفحه ۱۹

خاطرات کوزیچکین

مأمور ك. گ. ب وکارمند سفارت شوروی در تهران

ترجمه ف. شیوا

قسمت دوم

بخش نخست

تدارك

فصل اول

تعاونی خریدند. یا بهتر بگوئیم، دو اتاق از يك آپارتمان سه اتاقه را خریدند. اتاق سوم در اشغال يك خانم همسایه بود. ممکن است بنظر برسد که این جای تنگی برای خانواده پرجمعیت ما بوده است، اما در آن زمان داشتن چنین خانه ای بسیار تجملی بشمار می آمد.

ساختمان هفت طبقه ما تنها بنای بزرگ موجود در محوطه ای وسیع بود و در احاطه تعداد زیادی کلبه های چوبی قرار داشت که شرایط زندگی در آنها را به سختی می توان انسانی نامید. شرایط زندگی در این کلبه ها در واقع کاملاً مشابه وضع اردوگاه های کار بود، با این تفاوت که در اینجا نگهبانی وجود نداشت و مردم را به زور به کار وانمی داشتند. آنان به همت خود روانه کار می شدند.

بزرگسالانی که در کلبه ها می زیستند و آنهایی که در ساختمان ما بودند، سر و کاری با یکدیگر نداشتند. اما کودکان آنها پیوسته در کوچه و خیابان با یکدیگر در تماس بودند. گاهی از اوقات ما باهم بازی می کردیم، اما بیشتر اوقات جنگ و دعوا داشتیم. زمین های اطراف ساختمان ما به تمامی با حصارى آهنین و بلند احاطه شده بود تا «ما را از شر اراذل و اوپاش در امان نگاهدارد» و این حصار در دیگران احساس تنفر از ما را دامن می زد. مقامات محلی نه از ساختمان خوششان می آمد و نه از ساکنان آن. آن را «قلعه جهود ها» می نامیدند و این چندان بی مسمما نبود. در حدود چهار پنجم ساکنان یهودی بودند که بطور عمده در صنایع سبك و داد و ستد کار می کردند. بسیاری از اوقات زود خورد هائی میان ما و کودکان ساکن کلبه ها در می گرفت و طبعاً بچه های قلدر کلبه ها همواره بر ما چیره می شدند. بچه های مؤذب خانواده های یهودی در این دعوای کاری از پیش نمی بردند. من بارها کوشیدم که وارد جمع آنها شوم. باوجود روس بودنم، در نگاه دشمنانمان من نیز بچه ای از آن ساختمان نفرت انگیز بودم. در دوران خروشچف برنامه خانه سازی تازه ای ریخته شد و ساختمان های بلند دیگری در پیرامون ساختمان ما از زمین سردرآوردند. کلبه هارا ویران کردند و ساکنانشان را به نقاط دیگر شهر کوچاندند. ما،

من در سال ۱۹۴۷ در يك خانواده بزرگ روسی در مسکو بدنیا آمدم. مادر بزرگ من یازده فرزند داشت. دو نفرشان در جنگ جهانی دوم کشته شده بودند. اما بقیه زنده ماندند. بستگان من حرفه های گوناگونی برگزیدند. در میان آنان پژوهشگر و کارمندان ادارات بازرگانی، چه در داخل و چه در خارج، وجود داشت. چند نفر نظامی و باقی کارمند ساده یا کارگر بودند. همه سطوح جامعه شوروی نمایندگان در خانواده یگانه ما داشتند، و طبعاً اختلاف عقیده شدیدی در خانواده وجود داشت. تنها يك نماینده کم داشتیم و آن عبارت بود از مقام حقوق بگیر حزبی. ما احترام کسی برای این قبیل افراد قائل بودیم، هرچند که بیشتر افراد بالغ خانواده ما عضو حزب کمونیست بودند. همواره گرایشی به بی احترامی و تمسخر رژیم شوروی وجود داشت. به یاد می آورم که حتی زمانی که استالین زنده بود، لطفیه هائی در باره ظاهر و طرز سخنرانی او گفته می شد.

زمان کوتاهی پس از تولد من، بیشتر اعضاء خانواده من به خانه ای ییلاقی در خارج مسکو کوچیدند. این خانه در سال ۱۹۵۴ به فروش رسید و ما به محله لنینگراد در مسکو بازگشتیم. مادر بزرگ و مادر و دو برادر من یا استفاده از پس انداز خانواده و پولی که از فروش خانه قبلی بدست آمده بود، آپارتمانی در يك ساختمان

آنگاه، روزی در خانه خود ما را زدند و اشخاص بد قیافه ای وارد شدند که حکم تفتیش از سوی سازمان حفاظت از اموال سوسیالیسم را در دست داشتند. گویا کسی گزارش داده بود که عموی من «شمش های حلاه» در آپارتمان پنهان کرده است. واضح است که آنها شمش نیافتند. یکی از مأموران بی احتیاطی کرد و نام گزارش دهنده را

بر زبان آورد و معلوم شد که یکی از همسایگان، یعنی یکی «از محارم خانواده» این کار را کرده است.

در چنین شرایطی طبیعتاً در کوچه و خیابان حرف‌های بسیاری درباره آنچه رخ می‌داد میان کودکان رد و بدل می‌شد. همین واقعیات خشن بود که ایمان کودکان ما به حال و آینده‌ای تابناک را سست می‌کرد. از همین گفتگوها معلوم می‌شد که تنها افراد بسیار حریص یا کاملاً احمق به چنگ قانون می‌افتند. هر آدم نادرستی که می‌خواست زندگی آرامی داشته باشد، می‌بایست کسی را در دستگاه حزبی پشت سر خود داشته باشد. یک کارگر ماهر می‌توانست پول فراوانی داشته باشد، اما قدرت فراوان در دست مقام حزبی بود. آن اولی به این دومی پول می‌داد تا از او حمایت کند. این گونه مناسبات دوستانه در اوائل دهه شصت گسترش ویژه‌ای یافت. سازگاری حزب و فعالیت‌های چنایتکاران بزرگ و رؤسای شبکه‌های توزیع که امروزه مافیای شوروی نامیده می‌شود، بطور عمده در زمان برژنف پایه‌گذاری شد.

همه اینها در برابر چشمان ما کودکان روی می‌داد و هیچ چیز از نگاه ما پنهان نمی‌ماند. اغلب من مقامات حزبی را که به دیدار خانواده‌های دوستان من به ساختمانان می‌آمدند، می‌دیدم. آنها همیشه بر گرد میز غذاخوری می‌نشستند، بد مستی و پرخوری می‌کردند، شوخی‌های عامیانه و لطیفه‌های بی‌محتوا تعریف می‌کردند، و سعی داشتند که اشخاص معتبر و بلند مرتبه‌ای جلوه‌کنند. بزرگترها توجهی به ما نداشتند و به غلط تصور می‌کردند که ما هیچ از آنچه در جریان است دستگیرمان نمی‌شود.

یک بار یکی از این افراد را که صورتی شبیه به خوک داشت و از مستی تلو تلو می‌خورد در خانه یکی از دوستانم دیدم. او کوشید که با ما شروع به بازی کند، اما آنقدر چندان آور بود که ما به سرعت گریختیم و خود را از دید او پنهان کردیم.

سپس از دوستم پرسیدم: «آن مردی که کنار میز نشسته بود و شبیه خوک بود، که بود؟ نیستی، چیزی با هم دارید؟»

دوستم با اوقات تلخی پاسخ داد: «او هیچ نیستی یا ما ندارد. او از کمیته شهری حزب در مسکو است و در کارهای پدرم به او کمک می‌کند. او مرد پدرد خوبی است. برای همین است که ما با او رفت و آمد داریم». او آشکارا هرچه را از والدینش شنیده بود بازگو می‌کرد. و افزود: «او هر بار که به خانه ما می‌آید، شکمش را پر می‌کند، مثل خر مشروب می‌خورد و با همه بی ادبانه رفتار می‌کند. مادرم می‌گوید که هر بار بعد از رفتن او باید میز و صندلی و ظرفهای او را ضد عفونی کنیم!»

با این ترتیب تصویر انتزاعی‌ای که من از دوران کودکی از مقامات حزبی در ذهن خود ساخته بودم، فرق چندانی با تصویر یک شخص چاق و مست، کلاهبردار و چنایتکار نداشت. با گذشت زمان این عقیده در من نیرومند تر شد. و از آنجائیکه من پشت سکه کارهای حزبی را دیده بودم، همواره نسبت به تبلیغات ایدئولوژیک و فعالیت‌های افتخاری پیشاهنگان و کامسومول‌ها بسیار بی‌شک و تردید می‌نگریستم. هنگامی که هنوز در مدرسه بودم،

ماهانم راه آزادی ۱۲-۱۳/۱۳۷۰

آشکارا می‌دیدم که هرچه افراد پست تر و نو رو تر بودند، بیشتر در کامسومول فعالیت می‌کردند و بیشتر از ثرویدان ترقی در کار کامسومول بالاتر می‌رفتند، و در اهانت به اطرافیان و سایر اعضاء کوتاهی نمی‌کردند. همه اینها روح سوکشی را در من بیدار می‌کرد و باعث شد که از پیوستن به کامسومول در مدرسه خود داری کنم، هرچند که از هر طرف زیر فشار بودم که این کار را بکنم.

هنگامی که مدرسه را به پایان رساندم، درباره آینده و پیشرفت خود هیچ چشم انداز روشنی نداشتیم. همین امر باعث شد که فرصت ورود به دانشگاه را از دست بدهم و بجای آن به خدمت نظام در ارتش شوروی احضار شدم. در آن زمان مدت خدمت نظام سه سال بود. و خلاصه آنکه از خدمت در نیروهای شوروی در آلمان (شرقی سابق) ۳-۴ سال در آوردم.

واحد من در پادگانی در نزدیکی شهر هاگنوف Hagenow که در واقع در جبهه غربی جمهوری دمکراتیک آلمان قرار دارد مستقر شده بود. من در گردان موشک‌های هدایت شونده سری خدمت می‌کردم و هیچ کس بجز ما که در آن پادگان خدمت می‌کردیم از وجود این موشکها اطلاع نداشت. برای همه افراد خودی واحد من «شرکت تخلیه» نامیده می‌شد. تسلیحات گردان ما متشکل از سه سکوی پرتاب موشک‌های هسته‌ای تاکتیکی بود.

در صورت بروز جنگ، گردان ما موظف بود که شهر هامبورگ را با شش موشک هسته‌ای تاکتیکی نابود کند. هامبورگ به خط مستقیم تنها ۲۰ کیلومتر از ما فاصله داشت. ما هر از گاهی به خطوط فرضی جبهه می‌رفتیم و پرتاب موشکهای خود را تمرین می‌کردیم. من متصدی بی سیم بودم و یکی از وظایفم برقراری ارتباط میان سکوها و ستاد فرماندهی بود.

نقشه نابود کردن هامبورگ برای ما سربازان گردان چندان خوشایند نبود. ما این شهر را از برنامه‌های تلویزیونی آلمان غربی، که در آنجا آسایشگاه‌های خود تماشا می‌کردیم، می‌شناختیم. البته تماشای تلویزیونی آلمان غربی را فرماندهانمان اکیداً ممنوع کرده بودند. اما همیشه در گردان افراد متخصصی یافت می‌شدند که می‌توانستند با بستکاری دستگاههای تلویزیون ما، فرستنده‌های آلمان غربی را بگیرند.

از آنجائیکه واحد ما واحدی سری بود، ما اجازه نداشتیم که از حدود پادگان خارج شویم. در طول سه سالی که من در آلمان دمکراتیک سپری کردم، تنها سه یا چهار بار خارج از پادگان بودم و هر بار همراه با گروهی، برای اینکه در طول خدمت سرگرمی داشته باشیم، فرمانده گردان ما ترتیبی داد که بتوانیم از کتابخانه باشگاه افسران استفاده کنیم. این به ما امکان می‌داد که بار دیگر به آثار ادبیات کلاسیک دسترسی داشته باشیم و معلوم شد که عده زیادی کتابخوان در میان ما حضور داشته‌اند. به سبب نوع خدمتی که در ایدئولوژی، واحد ما لازم بود، فرماندهان تنها سربازانی را چاپلوس را حقیق می‌شمردند. کار دیگری از آنان به خدمت گرفته بودند که حد اقل تحصیلات ساخته نبود. نفوذ و قدرت فرماندهی در جانب دبیرستانی داشتند. حتی افرادی در گردان ما بودند که در مدارس عالی تحصیل کرده بودند. قاعده کلی‌ای بود که من دیگر کاملاً بر آن آگاهی اغلب سربازان واحد ما یا اهل مسکو بودند و یا یافته بودم: فرد هرچه فرومایه تر و فرصت اهل لنینگراد و واین باعث می‌شد که فضای کاملاً طلب‌تر باشد، به همان اندازه آسان تر می‌تواند آرام بر پادگان حاکم باشد. پدیده‌هایی از قبیل dedovshchina (آزار سربازان تازه بدست قدیمی ترها) در میان ما دیده نمی‌شد.

نیم‌نگاهی به وضع هنگ پیاده‌ای که در همسایگی ما قرار داشت کافی بود تا به ما بفهماند که چقدر خوشبخت و آسوده هستیم. قوانین جهنمی در آنجا حکومت می‌کرد و سربازان جوان کتک می‌خوردند و مورد اهانت قرار می‌گرفتند.

ارتش نیز بخشی از جامعه شوروی است، و زندگی در آن تفاوت چندانی با زندگی افراد غیر ارتشی نداشت: همان بانجالی‌های تبلیغاتی که هیچکس اعتنائی به آنها نمی‌کرد و انسان مجبور بود که سرو صدای آن را مانند وزوز مگس‌های سمج از خود دور کند؛ همان خنده‌آخانی‌ها، اختلاس‌ها، کلاهبرداری‌ها و گردن کلفتی‌ها. برای آنکه در سر کلاس علوم سیاسی که شرکت در آن اجباری بود و توسط کمیسر سیاسی ما اداره می‌شد که در ضمن درجه سرگردی داشت، قدری تفریح کنیم، می‌گفتیم که تئوری مارکسیسم-لنینیسم مورد تدریس او را درک نمی‌کنیم. او از خشم به رنگ ارغوانی درمی‌آمد، پا به زمین می‌کوبید، با صدای زیری که داشت چیخ می‌زد و فحش‌های آبداری حواله ما می‌کرد. اما ما عقب نمی‌نشستیم و همچنان می‌گفتیم که مثل دیوار کردن هستیم و هیچ چیز نمی‌فهمیم.

هرشش ماه بازرسی‌هایی در ارتش شوروی انجام می‌گرفت تا میزان آمادگی نفرات سنجیده شود. در مورد ما همه این بازرسی‌ها نمایش مسخره‌ای بود. فرماندهان ما افسران بازرس را تا حد مرگ مست می‌کردند و آنگاه آنان همه گزارش‌های لازم را امضاء می‌کردند. نقش ما به هنگام این گونه بازرسی‌ها تنها جنبه تشریفاتی داشت. گردان ما همواره از این بازرسی‌ها حد اقل روی کاغذ با امتیازهای عالی بدر می‌آمد.

سه سال مدتی طولانیست و من وقت کافی داشتم که در باره آینده بیانیدم و به مشاهده هر آنچه در پیرامون من می‌گذشت بپردازم. ارتش نمونه کوچک شده‌ای از جامعه شوروی و در بردارنده معایب و نواقص آن بود. همه آنچه در زندگی روزانه شوروی روی می‌داد، در این سه سال نیز مشابه خود را داشت. همه افراد سربازان جوانی بودند که بطور یکسان خدمت خود را شروع می‌کردند. اما سیر زندگی پس از آن بستگی به اعتقادات، توانائی‌ها یا قابلیت سازگاری هر سرباز تازه وارد داشت. درست مانند زندگی غیر ارتشی. مردان جوان صادق و پایبند اصول و جویای حقیقت هرگز در دوران خدمت ترقی نمی‌کردند. آنان اصول خود را زیر پا نمی‌گذاشتند تا به بهای آن فرماندهان را خوشنود کنند. اما آنهاست که آماده بودند تا در برابر فرماندهان به زانو درآیند، بسرعت پیشرفت می‌کردند و خود به مقام فرماندهی می‌رسیدند. خیلی زودتر از آنکه به با دست و پا کردن یک کار تمام وقت در کامسومول از کارهای نظامی شانه خالی کنند. تنها کاری که برای آنها باقی می‌ماند عبارت بود از یابو سرائی درباره حضور داشته‌اند. به سبب نوع خدمتی که در ایدئولوژی، واحد ما لازم بود، فرماندهان تنها سربازانی را چاپلوس را حقیق می‌شمردند. کار دیگری از آنان به خدمت گرفته بودند که حد اقل تحصیلات ساخته نبود. نفوذ و قدرت فرماندهی در جانب دبیرستانی داشتند. حتی افرادی در گردان ما بودند که در مدارس عالی تحصیل کرده بودند. قاعده کلی‌ای بود که من دیگر کاملاً بر آن آگاهی اغلب سربازان واحد ما یا اهل مسکو بودند و یا یافته بودم: فرد هرچه فرومایه تر و فرصت اهل لنینگراد و واین باعث می‌شد که فضای کاملاً طلب‌تر باشد، به همان اندازه آسان تر می‌تواند آرام بر پادگان حاکم باشد. پدیده‌هایی از قبیل dedovshchina (آزار سربازان تازه بدست قدیمی ترها) در میان ما دیده نمی‌شد.

بررسی اجمالی تحولات کمی جامعه ایران ۱۳۳۵-۱۳۶۵

قسمت دوم

نگاهی دقیق تر به داده های ۴ سرشماری انجام شده در ایران نشان می دهد که زنان روستایی طی ۳۰ سال گذشته بیشترین سهم رشد را از آن خود کرده اند. در سال ۱۳۳۵ در مجموع روستا های ایران فقط ۵۶ هزار زن با سواد وجود داشت. مطابق سرشماری ۱۳۶۵، شمار زنان روستایی یا سواد به حدود ۲/۸ میلیون نفر (یعنی ۵۱ برابر) بالغ می شود. در سال ۱۳۶۵ در برابر ۳ مرد باسواد فقط یک زن باسواد در مجموع جمعیت ایران وجود داشت. این نسبت در سال ۱۳۶۵ به ۱/۴ رسیده است. باوجود همه پیشرفت های حاصله در این عرصه، هنوز میان زنان و مردان از نظر نسبت باسوادی، فاصله جدی وجود دارد. امروز در حالی که ۷۱٪ مردان جامعه ایران باسوادی، بیشتر از نیمی از زنان از نعمت خواندن و نوشتن برخوردار نیستند. نتایج سرشماری نشان می دهند که شکاف میان نسبت باسوادی میان زنان و مردان، در مناطق شهری به مراتب کمتر از مناطق روستایی است. در شهر ها ۸۰٪ مردان و ۶۵٪ زنان باسوادی، در حالی که در روستا های ایران ۳۶٪ زنان و ۶۰ درصد مردان خواندن و نوشتن می دانند. آمار منتشر شده از سوی مرکز آمار ایران نشان می دهند که در فاصله ۱۳۵۵-۶۵ رشد سوادآموزی در ایران دچار افت شده است. در حالی که در فاصله سالهای ۱۳۳۶-۵۵ تعداد باسوادان بطور متوسط ۹٪ در سال رشد می کرد، در فاصله ۱۳۵۵-۶۵ به حدود ۶٪ رسید. این افت بویژه در مورد زنان بطور کلی و زنان روستایی بطور ویژه چشمگیر است. طی دهه ۵۵-۱۳۴۵، بر تعداد باسوادان زن روستایی ایران هر سال ۱۶٪ افزوده می شد. این میزان رشد برای دهه ۱۳۵۵-۶۵ به ۱۰٪ کاهش یافت.

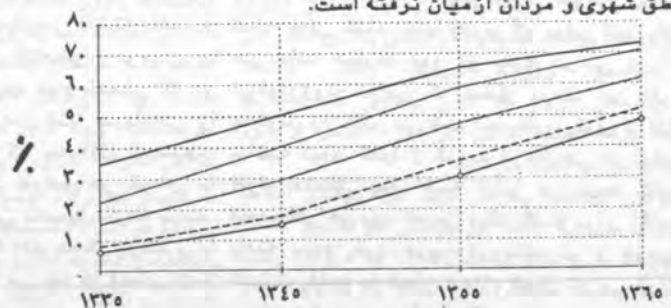
نتایج سرشماری های ایران بروشنی نشان می دهند که رشد نسبت باسوادی در ایران بیش از آنکه نتیجه کار منظم پیگیر در میان بزرگسالان باشد، پی آمد گسترش پوشش آموزش در کشور ماست. تحلیل داده های آماری بر اساس گروه های سنی طی ۳۰ سال گذشته بوضوح ثابت می کند که بیشترین تحول در گروه های سنی بسیار جوان صورت گرفته است و بزرگ هائی که پیش تر بیسواد بوده اند، کمابان بیسواد مانده اند. در حالی که افراد کمتر از ۲۴ سال در جامعه ما به نسبت بالایی سواد خواندن و نوشتن دارند (بالای ۷۰٪)، بخش بزرگی از افراد گروه های سنی بالاتر از ۴۵ سال بیسواد باقی مانده اند. به عبارت دیگر باسوادان جمعیت ایران بطور عمده کسانی هستند که دوره های مختلف تحصیلی را طی کرده اند و در نتیجه همانگونه که پیش تر نیز اشاره رفت رشد سواد آموزی کمتر حاصل کار فعالیتهای سواد آموزی در سطح کشور است.

نمودار شماره ۲ تحول نسبت با سواد در ایران را در دو مقطع زمانی برای شهر ها و روستا ها نشان می دهد. بیروی نمودار طول پیکان ها نماینده میزان رشد نسبت سواد آموزی و جهت پیکان بازگو کننده اهمیت بیشتر یا کمتر آن در مناطق شهری و روستایی ایران است. این نمودار نیز ملاحظاتی پیش گفته را مورد تأیید قرار می دهد. یعنی بیشترین رشد شامل گروه های سنی می شود که در این دوره به مدرسه و کلاس دسترسی داشته اند و در گروه های سنی بالاتر در عمل رشد ناچیزی وجود داشته است. جهت پیکان ها بطور عمده بازگو کننده رشد سریعتر نسبت باسوادی در مناطق روستایی است، اگر میان روستا ها و شهر ها اختلافی وجود نداشت، نقاط پراکنده می بایست حول قطر مربع متمرکز می شدند. دوری نقاط از قطر مربع نشان دهنده میزان اختلاف میان مناطق شهری و

نسبت جمعیت با سواد ایران (۱) به کل جمعیت بالاتر از ۶ سال طی دوره سه ساله ۶۵-۱۳۳۵، ۴ برابر شده است. در سال ۱۳۳۵ چیزی حدود ۱۰٪ کل جمعیت بالاتر از ۶ ساله ایران سواد خواندن و نوشته داشتند. این نسبت به ۱۱/۷٪ در سال ۱۳۶۵ رسیده است. این در حالی است که بر تعداد با سوادان ایران در این مدت سالانه بطور متوسط ۶ در هزار افزوده شده است. در سال ۱۳۳۵ در ایران در مجموع ۱۲/۲ میلیون بی سواد وجود داشت. تعداد بی سوادان کشور مطابق سرشماری ۶۵ به ۱۴/۴ میلیون نفر بالغ می شود. بدین ترتیب در آستانه قرن بیست و یکم میلادی، در حالی که ما طی ۴-۵ دهه گذشته شاهد سرو صدای فراوان در ایران پیرامون مبارزه با بیسوادی بوده ایم، بیش از ۱۴ میلیون بیسواد در میان مردم ما وجود دارد. مقایسه ارقام سه دهه گذشته نشان می دهد که رشد تعداد بیسوادان طی دهه ۶۵-۱۳۵۵ شدید تر از دهه گذشته بوده است. در حالی که در سال ۱۳۵۵، برای نخستین بار تعداد بیسوادان در کنار نسبت بیسوادی در ایران سیر نزولی پیدا کرده بود، طی دهه آخر، شمار بیسوادان با رشدی معادل ۱/۱٪ در سال از ۱۲/۸ میلیون نفر به ۱۴/۴ میلیون نفر افزایش یافت.

بررسی آمار مربوط به جمعیت بیسواد در ایران نشان می دهد که ناتوانی نظام آموزشی در جذب نوجوانانی که به سن مدرسه می رسند، مهم ترین دلیل افزایش شمار بیسوادان در ایران به شمار می رود. در فاصله دو سرشماری ۵۵ تا ۶۵ حدود ۲ میلیون نفر نوجوان در سن تحصیل به دلیل راه نیافتن به کلاس درس به خیل میلیونی بیسوادان کشور پیوستند. اگر نظام آموزش ایران از سال ۱۳۳۵ قادر به جذب همه بچه های در سن تحصیل شده بود، امروز ما ۹ میلیون بیسواد کمتر داشتیم و نسبت بیسوادی در ایران از ۱۴٪ تجاوز نمی کرد.

نمودار شماره ۱ توزیع نابرابر نسبت باسوادی در ایران در میان مناطق شهری و روستایی و نیز در میان مردان و زنان را نشان می دهد. طبق این نمودار، در مناطق شهری، مردان از نسبت باسوادی بالاتری برخوردارند و برعکس نسبت باسوادی در میان زنان و مناطق روستایی هنوز بسیار پائین تر از میزان متوسط قرار دارد. طی سالهای ۶۵-۱۳۳۵ نسبت باسوادی در مناطق روستایی از ۶٪ به ۸٪ رسیده است. در میان زنان این نسبت از ۸٪ در سال ۳۵ به ۵٪ در سال ۶۵ افزایش یافته است. هر دوی این داده ها آهنگ رشد بسیار سریع نسبت بیسوادی در مناطق روستایی و در میان زنان را به تمایش می گذارند، اما علیرغم این رشد چشمگیر فاصله آنها با مناطق شهری و مردان از میان نرفته است.



نمودار شماره ۱
تحول نسبت باسوادی در ایران

به این ترتیب لحظه تصمیم برای من فراسید. چه باید می کردم؟ آیا باید از سازش با نظام موجود خود داری می کردم، صرفنظر از همه جنبه های نیک و بد آن، و در نتیجه خود را در معرض همه مشکلات ممکن قرار می دادم، یا آنکه باید به آنهایی که این نظام را برپانگه داشته بودند می پیوستم و در نتیجه پیشرفت آتی و زندگی قابل قبولی برای خود تضمین می کردم؟ پس از آنکه مدتی طولانی سخت در این باره اندیشیدم، تصمیم گرفتم که راه دوم را برگزینم و رچدان خود را با این فکر تسکین می دادم که قصد ندارم باورهایم درباره نظام شوروی را دور بیاورم، بلکه مدتی آنها را پیش خود پنهان نگاه می دارم، تا زمانی که در کار و زندگی پیشرفت حاصل کنم. پس از آن می توانستم فکر کنم که بعد چه کنم. بنا به یک ضرب المثل قدیمی روسی اگر از یک گوسفند گر حتی یک مشت پشم خوب بچینی، بخت با توست (از خوس موشی) ۱

پس از رسیدن به این نتیجه، تصمیم گرفتم که برای رسیدن به هدف هایم پیش از هر چیز تحصیلات خود را تکمیل کنم، بنظرم می رسید که مناسب ترین مکان برای این منظور دانشگاه حقوق دانشگاه مسکو است. با چنین تحصیلاتی امکان آن را داشتم که در هر زمینه ای، و بویژه سیاست، یکابگردازم.

ناگهان نامه غیر منتظره ای از یک دوست دختر قدیمی بدستم رسید. در لابلای سایر مطالب، او به من یادآوری کرده بود که خدمت من درحال اتمام است و من می بایست به فکر آینده خود باشم.

او به علاقه من به زبانهای خارجی اشاره کرده بود و پرسیده بود که آیا من مایلم در مدرسه عالی کشورهای آسیایی و افریقائی در مسکو تحصیل کنم. او اضافه کرده بود که شرایط ورود به این مؤسسه اکنون بسیار آسان تر، و احتمال پذیرفته شدن برای مردی که خدمت نظام را انجام داده بود، بسیار بود. مقامات مربوطه تقدم را به سربازان سابق که از خانواده های کارگری و دهقانی بودند می دادند، زیرا آنها را از نظر ایدئولوژیک قابل اعتمادتر می دانستند. درعین حال احساس کردم که او به شکلی می خواهد برساند که او خود نیز قصد نام نویسی در این مؤسسه را دارد و روابطی با مسئولان آنجا دارد.

این نامه باعث شد که درباره آینده خود عمیق تر بیاندیشم. زیرا که مؤسسه کشورهای آسیایی و افریقائی یکی از دو مؤسسه عالی در مسکو بود که برای افراد نخبه در نظر گرفته شده بود. دیگری مؤسسه روابط بین المللی بود که اختصاص به کارمندان آتی وزارت امور خارجه داشت. درهای این قبیل مؤسسات به روی افراد عادی بکلی بسته بود. حتی برای کسب امکان شرکت در آزمون ورودی این مؤسسات، شخص می بایست در صورت عضویت در حزب، توصیه نامه ای از کمیته ناحیه ای حزب، و یا در صورت عضویت در کامسومول توصیه نامه ای از کمیته ناحیه ای کامسومول ارائه می داد. و چنین توصیه نامه ای تنها پس از بررسی های همه جانبه در دفتر کمیته ناحیه ای مربوطه داده می شد. قارخ التحصیل شدن از چنین مؤسسه ای تنها یک معنی داشت: پیشرفت سریع در جامعه شوروی و امکان کار آتی در خارج از کشور. و با توجه به افکار عمومی و سطح زندگی در شوروی و بنا به قانون

میوه متنوعه، کار در خارج کشور اوج آرزوهای بسیاری از مردم بود.

نقشه قبلی من برای ورود به دانشکده حقوق دانشگاه مسکو به کناری نهاده شد. اینک نقشه روشنی از پیشرفت های آتی من، در برابر چشمانم ترسیم می شد و تصمیم گرفتم که بخت ورود به دانشگاه را با معتبرترین دلیل ممکن، یعنی عضویت در حزب کمونیست اتحاد شوروی، تقویت کنم. ابتدا پیش معاون فرمانده گردانمان رفتم که مسئول واحد سیاسی بود. او با حالتی پدرا نه مرا پذیرفت و توضیح داد که چگونه باید فرم مربوطه را پرکنم و قول داد که معرف من باشد. اما برای ورود به حزب داشتن دو معرف لازم است و به عنوان دومین معرف به سراغ خود فرمانده گردان، یعنی سرهنگ نوم پالیویانی Polyvyanny رفتم.

این کار از نظر من یک حرکت بکلی پیشروانه ای بود. من پالیویانی را بعنوان فردی رذل و فرومایه تحقیر می کردم و او نیز بخوبی از نظر من آگاه بود. او می دانست که من درباره او بدگوشی کرده ام و واضح است که هیچ عاشق چشم و ابروی من نبود. کاملاً برعکس، از هر فرصتی سود می جست که آزاری به من برساند. با این حال این من بودم که پیش او رفته بودم و تقاضا کردم که توصیه نامه ای به من بدهد، نه برای چیزی پیش پا افتاده، بلکه برای ورود به حزب! و این برای فرمانده ما ضربه هولناکی بود!

حساب من ساده بود. با دادن توصیه نامه، فرمانده در واقع اعتماد خود را نسبت به من اعلام می کرد، درگیری میان من و او به پایان می رسید و من سال آخر خدمتم را در آرامش سپری می کردم.

نشسته بودم و مستقیم در چشمان پالیویانی می نگریدم که سخت به فکر فرورفته بود. او مرد روشن بینی بود و حیل و چنگی مرا بخوبی درک می کرد. پی می برد که در وضع دشواری قرار داده شده است. هیچ دلیل رسمی برای رد تقاضای من نداشت. من از نظر آمادگی جنگی و پرونده خدمت، سرباز نمونه ای بودم. او از من خوشش نمی آمد، زیرا که من متوجه او بودم و درباره نسیسه های او با سایر سربازان بی پرده سخن می گفتم. اما احساسات را که نباید در کار رسمی دخالت داد. از کجا معلوم که من روزی از جا نمی جستم و پیش مقامات بالاتر شکایت نمی کردم؟ پالیویانی از درنسر خوشش نمی آمد. همه اینها از ذهن ما دو نفر که نشسته بودیم و در چشمان یکدیگر می نگریدیم، گذشت و هیچ کدام به روی خود نیاوردیم که دیگری در همان لحظه در فکر چه چیز است. عاقبت پالیویانی لیخند موزیانه ای بر لب آورد و گفت که معرف من برای ورود به حزب خواهد بود. و به این ترتیب اعتراف کرد که در این دور از درگیری، من برنده شده ام.

ورود به ج.ک.ا.ش نخستین تمهیدی بود که به گردن خود گرفتم و از آن زمان به بعد همه کارهایی که انجام دادم به پیروی از نقشه بدقت طرح ریزی شده ای بود. پس از بازگشت به مسکودرپایان خدمت نظام، هیچ مشکل بزرگی در ورود به مؤسسه کشورهای آسیایی و افریقائی نداشتیم. از آنجائی که عضو حزب بودم، اعتماد آموزگاران و کادر اداری مؤسسه نسبت به من، امر تضمین شده ای بود. هیچ چیزی وجود نداشت که مانع پیشرفت من شود.

بقیه در شماره آینده

خارج کشور نزدیکند. البته از آنجا که امکان و فرصت مطالعه و کار فکری ندارند و تأمین مایحتاج زندگی بخش بزرگی از اوقات زندگی شان را می بگذرانند، قادر به فرمولبندی و ارائه سیستماتیک نظرات خود نیستند.

تشدید گرایشات ناسیونالیستی در

روشنفکران آذربایجان
بخش بزرگی از روشنفکران و نیرو های سیاسی آذربایجان به سمت یک گرایش شدید ناسیونالیستی با هدف استقلال آذربایجان ایران و در نهایت ترکیب دو آذربایجان ایران و شوروی و تشکیل یک کشور واحد آذربایجان جلب شده اند. ترکیب این نیرو ها شامل دبیران، معلمین، کارمندان و قضات است. بخشی از اعضای سابق حزب توده و اکثریت نیز در ترکیب آنها فعال هستند. این جریانات بصورت تشکیل محافل و ارتباط های گوناگون از طریق اشاعه موسیقی و رقص آذربایجانی، تبلیغ و ترویج افکار ناسیونالیستی، اشعار فولکلوریک آذربایجانی و غیره به فعالیت گسترده ای مشغولند. روحیه ضد فارسی در آنها بسیار شدید و قابل ملاحظه است. آنها با شدت یا فرقه دمکرات و شوروی و نیز گارپاچف مخالفند و جدا کردن آذربایجان شوروی و الحاق آن به آذربایجان ایران در چهارچوب یک کشور واحد، استراتژی شان را تشکیل میدهد. آنها ضمن پذیرش دمکراسی، نسبت به روشنفکران دمکرات فارس شدت بدبین هستند و آنها را پان ایرانیست می خوانند و اصولاً با فکر تمامیت ارضی ایران هیچگونه سر سازگاری ندارند. این جریانات بسیار فعال و با انرژی در راه تبلیغ و ترویج ایده هایشان کوشا هستند و بسیاری را تحت تأثیر قرار داده و میدهند.

زمینه های رشد این گرایش بسیار جدی است. زیرا طی سالهای پس از انقلاب هیچگونه فعالیت عمرانی، اصلاحی، اقتصادی و اجتماعی و رفاهی در منقطع صورت نگرفته است. وضع عمومی تهریز نسبت به گذشته بطور محسوسی در همه زمینه ها وخیم تر شده است و یک واپس گرایی و عقب ماندگی عمومی را آشکارا عریان می سازد. چنین اوضاعی زمینه عینی پذیرش و تقویت این گرایشات ناسیونالیستی در آذربایجان است. این در حالی است که تهریز به لحاظ امکانات و ظرفیت اقتصادی از شهر های طراز اول ایران است ولی در حال حاضر پنجمین ناحیه فقر زده ایران محسوب می شود. بعنوان مثال این عقب گرایی در مقایسه با تهران که در زیبا سازی و فعالیتهای عمرانی بالنسبه بسیار موفق بوده است، بطور محسوس جلب توجه می کند. اختناق مذهبی و چلوگری از رشد ادبیات و موسیقی آذربایجانی و غیره نیز زمینه ذهنی گسترده ای برای این گرایش فراهم کرده است. این جریانات با تکیه بر این واقعیات، فعالیتهای خود را سمت و سر میدهند. بعنوان مثال تشکیل کلوبها و محافل رقص و موسیقی آذربایجانی در محلهای خاصی در زیر زمین ها و بدور از دسترسی عوامل حکومت تشکیل می گردد، با استقبال چشمگیر پسران و دختران تهریزی روبروست. بعنوان نمونه حفظ موسیقی قومی با این لشواریهای جدی زیر زمینی طبعاً نمی تواند واکنشی جز تقویت گرایشات فوق را پبار بیاورد.

ب. وفادار

از لنین چه مانده؟

چهلین شماره نشریه دنیای سخن مقاله ای با عنوان فوق را از بوریس سووارین نویسنده فرانسوی به ترجمه سیما کوبان درج کرده است. مترجم در مقدمه این مطلب پس از شرح حال نویسنده و توضیح این نکته که مقاله «از لنین چه مانده؟» از کتاب نویسنده فرانسوی با عنوان «خلاف جهت آب» منتشره در سال ۱۹۸۵ برگرفته شده است، ماجرای این کتاب در فرانسه را با انتشار خاطرات افشاگرانه رهبران وقت حزب توده نظیر فریدون کشاورز و غلامحسین فروتن و تلاشی که حزب توده برای ناشناخته ماندن این آثار در سالهای ۵۸ و ۵۹ کرد، تشبیه نموده است.

مقاله پس از توضیح مراسم تاریخی تشییع جنازه لنین، حضور او در جنبش انقلابی روسیه با انتشار چه باید کرد؟ را نوایی غیرعادی و خودآموزی واقعی از روش بلانکی و توطئه گرانه ارزیابی کرده و مراحل رشد و تکوین لنینیسم و تناقضات و نوسانات پی در پی اندیشه و عمل لنین را موشکافانه تجزیه و تحلیل کرده است. در این مقاله از جمله می خوانیم که: «در ژوئیه شعار خود مبنی بر تمام قدرت در دست شما را پس گرفت و دیکتاتوری پرولتاریا را که بوسیله خویش اعمال می شود پیشنهاد کرد و علتش را انقلاب قریب الوقوع اروپا عنوان نمود. بنا براین به نظریه ترسکی پیوست که قبلاً آنرا هجو کرده بود. پس از این بازم تغییر عقیده داد و فرمول شما را «عالی ترین نوع دموکراسی» را دوباره مطرح کرد و اطمینان داد که قدرتی شورایی، توسعه مسالمت آمیز انقلاب و رقابت مسالمت آمیز احزاب در نظام جمهوری را تضمین می کند. همزمان بر تشکیل فوری مجلس مؤسسان پای فشرد. به محض آنکه بلشویکها در شورای پتروگراد و مسکو اکثریت را بدست آوردند، لنین ارزیابی کرد که آنها می توانند و باید قدرت را در اختیار گیرند... دربارۀ مسأله ملی نیز چندین بار تغییر عقیده داده بود. پیاپی از حق خلقها در تعیین سرنوشتشان و از مرکزیت دموکراتیک در برابر فدرالیسم دفاع کرد؛ مخالفت جدایی طلبی، اما موافق حق جدایی است، جدایی طلبی را به عنوان استثناء یا مرحله گذار به سوی جمهوری واحد و غیرقابل تفکیک می پذیرد، به جدایی به عنوان یک حق و به فدراسیون به عنوان یک وظیفه می نگرد. اعلام میدارد که منافع سوسیالیسم بر حق تعیین سرنوشت خلقها ارجح است، عاقبت با درست گرفتن قدرت تمام جدایی طلبی ها را با خشونت درهم می شکند و به همه ملیتهای روسیه قدیم نظم شوروی را بوسیله ارتش سرخ تحمیل می کند... لنین که نسبت به استقرار مجدد مجازات مرگ در ارتش اعتراض کرده بود، خودش اعمال آنرا به جمعیت غیر نظامی نیز گسترده با سر و صدا خواستار تشکیل فوری مجلس مؤسسان شد، اما خودش آنرا منحل کرد.

رقابت صلح جویانه احزاب را پیش بینی می کرد، خودش انحصار برقرار نمود. نظارت کارگری بر تولید؟ ورشکستگی کامل، ارتش های کار؟ شکستی فلاکت بار، بجای ادغام بانکها دولتی شدن و مصادره کامل دارایی ها، بجای سوسیالیستی کردن مرحله ای، سوسیالیستی کردن با جهش از مراحل. لنین «آزادی مطبوعات و آزادی را حذف کرد. تمام ستاوردهای دموکراتیک یکی پس از دیگری از میان رفت، حتی آزادی معتقدات: تعقیب و آزارهای مذهبی بر تعقیب و آزارهای سیاسی افزوده شد.» در پایان مقاله آمده است که: «معدالت متوجه شد که سوسیالیسم موهومش چیزی جز سرمایه داری دولتی نیست. یا بخاطر عدم تطابق بین نظریه و عمل یا به خاطر تصلب عروقی که قوای دماغی اش را فلج کرده بود، دیگر روشن بینی یا شجاعت لازم برای نتیجه گیری سیاسی از ملاحظات اقتصادپدیش را ندارد. دیوسالاری استفاده جو، حریص و سیری ناپذیر، قشر اجتماعی جدیدی که بر دیوانه های طبقات حاکم قبلی شکل می گیرد... لنین وقتی نقص را درک می کند که دیگر خیلی دیر شده، تصلب شرآین به سرعت پیشرفت می کند. هنگام مرگش تمام شرایط برای برپا کردن نوعی حکومت فاشیستی فراگیر در منطقه مهیا شده بود.»

میزگرد بررسی مسایل کودکان و نوجوانان

همزمان با برگزاری هفته فیلم بررسی مسائل روانی، تربیتی و اجتماعی کودکان، نوجوانان و جوانان در کانون پرورش فکری و نوجوانان میزگردی با شرکت متخصصان و کارشناسان امور روانشناسی و تربیتی تشکیل گردیده که گزارش آن در شماره ۴۰ دنیای سخن منتشر شده است. در

مباحث این میزگرد که جوانب گوناگون مشکلات و مسایل کودکان و نوجوانان مورد بررسی قرار گرفته از جمله می خوانیم که به اعتقاد دکتر صنعتی: «کلاً به کودکان در جامعه ما اهمیتی داده نمی شود. گویا هنوز کودک در جامعه ما متولد نشده و اگر هم شده انگار تازه متولد شده. جامعه ما در حال گذار از یک جامعه سنتی به یک جامعه مدرن است. همه نقش ها بهم خورده. نقش پدر، نقش آموزگار، نقش مربی. ما ناچاریم از این دوران گذار عبور کنیم.» به عقیده دکتر کتبی: «بخشی از مشکلات خانواده ها ناشی از فقر مادی و بخشی مربوط به فقر فرهنگی است. بسیاری از گرفتاریهای جامعه ما مربوط به فقر فرهنگی است. در یک خانواده بی سواد طرز رفتار صحیح با بچه معنی ندارد.» دکتر افزود اظهار نظر کرده است که: «بنا بر من باید یک بازنگری در نظام آموزشی ایران صورت بگیرد. مشق شب یا تکلیفی که در مدارس به دانش آموزان داده می شود در غالب موارد آفت خلاقیت است. تکلیف زیادی که دانش آموز دارد مانع از اندیشه آزاد او می شود. افراد خلاق از نظر هوش در سطح بالای متوسط قرار دارند. ولی لزوماً فوق العاده تیزهوش نیستند. تواندیشی و آزاد اندیشی از خصوصیات افراد خلاق است. کسی می تواند آزاد اندیش باشد که وقت آزاد بیشتری داشته باشد. تکالیف زیاد دانش آموزان را دچار تعارض نقش و تواندیشی احساس می کند.» به عقیده دکتر داودی «در مدارس ما شمره انضباط خوب به دانش آموزی داده می شود که از همه ساکت تر، آرام تر و حرف گوش کن تر است و قدرت ابراز وجود ندارد. در صورتیکه از دیدگاه ما روان شناس ها این کودک قابل بررسی است. اینکه چرا اینقدر گوشه گیر است... باید نظام آموزشی مان را به نحوی سامان دهیم که بیشتر روی خلاقیت ها تاکید شود.» دکتر ساعتچی پس از آنکه روش آموزش سنتی را با نیاز های یک جامعه در حال تحول ناسازگار دانسته اظهار نظر کرده است که: «ما دانش آموزان را برای کنکور تربیت می کنیم. موقع انتخابات کنکور میزان مراجعه به ما افزایش می یابد. همینطور میزان وسیع خودکشی بعد از اعلام نتایج کنکور. مشکل ما مشکل تعلیم و تربیت است و من آرزو می کنم که روزی شاهد این باشیم که بجای پرورش بچه هایی که خوب درس می خوانند، کودکانی پرورش دهیم که خوب فکر کنند.» دکتر صنعتی شیوه حاکم در نهاد های آموزشی را اجبار، تحکم و تهدید و خشونت ارزیابی کرده و تاکید کرده است که اگر قرار است جامعه ای داشته باشیم که خلاقیت در آن رشد کند، آنوقت بایستی فکری بحال خشونت خودمان بکنیم.

گفت و گوی آدینه با دکتر امیر حسین آریان پور

این گفتگو در دو شماره آدینه منتشر گردیده و بخش دوم آن درباره جامعه شناسی آموزش و پرورش در شماره ۵۸ این نشریه چاپ شده است. در این گفتگو آریانپور ویژگیهای آموزش سنتی در نهاد های آموزشی کشور را مورد بررسی انتقادی قرار داده و از جمله گفته است که: «چرا باید ترس بر مدرسه حاکم باشد؟ چرا باید شخصیت شاگرد را کشت؟ چرا باید انبوه مقررات غیر لازم، ذهن شاگرد را خسته و از هرگونه دانش بیزار کند؟ چرا باید از شاگرد بجای قدرت تفکر، محفوظات پراکنده خواست؟ چرا باید برای آموختن یک زبان خارجی، بجای دو یا سه سال همه سالهای تحصیلی بعد از دبستان را مایه گذاشت؟... وی در بخش دیگری از این گفتگو ویژگیهای جامعه های انقلابی در عصر حاضر را چنین برشمرده است:

- ۱- مبارزه با امپریالیسم یعنی سرکوبی استعمار و تجاوز و جنگ
 - ۲- کاهش تبعیض های اجتماعی
 - ۳- پیشرفت سریع مادی و معنوی.
- آریانپور هدف آموزش و پرورش انقلابی را پرورش افرادی با ویژگیهایی نظیر: ۱- اقتضای مبارزه با امپریالیسم و تبعیض های اجتماعی، بیدار، بهبود خواه، سیاست گرای و کردارجوی ۲- اقتضای پیشرفت سریع جامعه، خلاق، جامع علم و عمل، دوستدار کار، همکاری طلب، منظم، سالم و ورزیده ۳- اقتضای مبارزه گرای و پیشرفت، تحقق انسانی که به مظلومان مهر ورزد، با مردم بهبود خواه همگامی کند و در پاسداری صلح و دوستی اقوام بکوشد و سعادت را در سادگی و وارستگی بجوید.» دانسته است.

در محافل سیاسی

مجاهدین خلق و ماجرای سعید شاهسوندی

اخیراً سعید شاهسوندی که از رهبران سازمان مجاهدین خلق ایران بوده و در جریان عملیات موسوم به «فروغ جاویدان» بدست نیرو های ج.ا. دستگیر و سه سال را در زندانهای رژیم گذرانده است پس از آزادی از زندان و خروج از کشور بیانیه نسبتاً مفصلاً با عنوان «بنام حقیقت» ۶- ژوئن ۹۱- علیه سازمان و بویژه شخص مسعود رجوی منتشر کرده و با طرح کردن مسائلی از قبیل: زندان، بازجویی، شکنجه و اعدامهای درون سازمانی، دریافت کمک های نظامی و پولی از صدام و وابستگی به او، وجود روابط پنهان با سران امریکا و اسرائیل، نبود دمکراسی درون سازمانی و در نتیجه ارتقاء و تنزل مسئولیت ها بدون ضوابط و غیره، مسعود رجوی را به يك محاکمه علنی فراخوانده است.

باید یادآوری کرد که نامبرده در سه سال گذشته نیز بار ها در برنامه های تلویزیونی و مصاحبه های مطبوعاتی رژیم شرکت کرده و از این طریق مخالفت خود را با سیاست های سازمان تبلیغ کرده است.

بیانیه فوق الذکر و هم چنین اطلاعیه ها و اعلامیه های دیگری از طرف برخی اعضاء و هواداران سابق مجاهدین خلق که عمدتاً در رابطه با سعید شاهسوندی است به دفتر نشریه «راه آزادی» رسیده است که سعی می کنیم با آوردن خلاصه ای از آنها خوانندگان را در جریان آن قرار دهیم.

به غیر از بیانیه اول شاهسوندی نوشته های دیگر که از طرف او و همسرش (منصوره بیات) در تاریخ ۱۶ ژوئن ۹۱ به منظور رد اتهامات منتشر شده نشانگر آن است که سازمان مجاهدین خلق به بیانیه اول شاهسوندی پاسخ گفته و او را به همکاری با رژیم جمهوری اسلامی، تیر خلاص زدن، تورویست بودن، جلا و شکنجه گر و زدن ضربه نظامی به سازمان متهم کرده است. شاهسوندی در رابطه با بیانیه اول خود چنین می نویسد: «اطلاعیه مذکور نمی توانسته و نمی تواند حاوی تمامی نظرات و موضعگیریهای این جانب در قبال سازمان و نیز در قبال ج.ا. باشد. چنین مسائلی احتیاج به تشریحات و یا گفتگو های متقابل طولانی دارد که البته وظیفه ای است بر من.»

سه نفر از اعضاء سابق سازمان مجاهدین خلق ایران به نامهای مجید بازگونه، کمال رفعت صفایی و میثم محمدی زاده بتاريخ ۵ ژوئن ۹۱ در چند خط به سازمانها، نیرو ها و شخصیت های انقلابی و مترقی هشدار داده اند که: «اخیراً رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی فردی بریده را بنام سعید شاهسوندی (عضو مرکزیت و محصل رهبری فرقه ارتجاعی مسعود رجوی) که در جریان عملیات فروغ جاویدان دستگیر شد و طی مصاحبه های تلویزیونی به تأیید رژیم سرکوبگر ولایت فقیه پرداخت به فرانسه اعزام کرده است. نامبرده مأموریت دارد جریان دست پرورده ای با ماسک اپوزیسیون در خارج از کشور بوجود بیاورد و از این طریق ضرورت مبارزه انقلابی

برای سرنگون کردن رژیم خیانتکار جمهوری اسلامی و استقرار آزادی و برابری رالوث کند.» - اطلاعیه ای با اعضاء چند تن از اعضای مجاهدین خلق-آلمان غربی، در تاریخ ۱۵ ژوئن انتشار یافته است. این عده که خود در موضع مخالفت با مسعود رجوی قرار دارند در اطلاعیه خود گفته اند که سعید شاهسوندی پس از دستگیری در عملیات فروغ جاویدان به همکاری با رژیم جمهوری اسلامی پرداخته و از زیر پرچم رژیم خمینی رهبر سابق خود، رجوی را به محاکمه فرا خوانده است.

در اطلاعیه مذکور از جمله آمده است که «...خوش رقمی های او و امسال او ادامه منطقی انحرافات ایدئولوژیکی-سیاسی آنان در تبعیت از ولایت فقیه غالب و مغلوب می باشد. ما اعضاء مجاهدین خلق، تعارض های لفظی بین شاهسوندی-رجوی را، دعوا بر سر لحاف ملا دانسته، هر دو را در حقیقت از مسئولین به انحراف کشاندن سازمان پر افتخار مجاهدین می دانیم.»

- فراخوانی یا عنوان «برای نجات مجاهدین از زندانهای مسعود رجوی» در ۴ ژوئن امسال انتشار یافته است. در این فراخوان که اعضاء «جمعی از اعضاء سابق سازمان مجاهدین خلق ایران» را دارد سخن از زندانی بودن بیش از ششصد تن از اعضاء معترض سازمان بدستور رجوی در دو زندان در عراق رفته است. نوشته مذکور اگرچه انگیزه تشکیلاتی این افراد را در «کادر روانشناسی شکست ایدئولوژی ولایت فقیه» قابل بررسی می داند ولی اهمیت نکات دیگری را هم تأکید نموده است:

- * اختراع جریان ارتجاعی موسوم به «انقلاب ایدئولوژیک» توسط مسعود رجوی و فایق نیامدن بر بحرانهای تشکیلاتی.
- * قرارگرفتن رجوی در موضع ولایت فقیه نوین، و تعیین فاز هایی برای انقلابی ایدئولوژیک شکست خورده و عدم دستیابی به اتوریته ای بی چون و چرادر تشکیلات.
- * عدم تعهد انقلابی به نیرو های خودی و قربانی کردن بیش از ۱۲۰۰ عضو سازمان در عملیات فروغ جاویدان
- * ...و بر زمینه های فوق است که تمامیت سازمان با بحران بی سابقه روبرو شده و رهبری سازمان بجای نقد جمعی برای رهایی از بحران به برپایی زندان و تربیت زندانبانان ایدئولوژیک می پردازد.
- در همین فراخوان از جمله آمده است: «در ارزیابی این سیستم بحران زده بد نیست اگر از فردی خائن به نام سعید شاهسوندی نام آورده شود که زمانی در مرکزیت دستگاه رجوی بود و پس از دستگیری طی مصاحبه های تلویزیونی به تأیید پیاپی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی پرداخت و از طریق آلوده کردن صد ها انتقاد اساسی که از جانب اعضاء جدا شده و سایر نیرو های مترقی به سازمان وارد است، آنچه را که هم رژیم سرکوبگر آخوند ها و هم فرقه ارتجاعی رجوی به آن نیازمند بودند علیه جنبش انقلابی ایران به نحو احسن به انجام رسانند.»

امضاء کنندگان فراخوان فعالیت هایی را برای

رهایی زندانیان آغاز کرده، از جمله با آقای منوچهر هزارخانی تماس گرفته و اسامی بخشی از زندانیان و زندانبانان و آدرس زندانها را در اختیار او قرار داده اند. آنها در خاتمه خطاب به سازمانها، نیرو ها و شخصیت های انقلابی و مترقی گفته اند: «برای آزادی زندانیان مجاهد که بخشی از سرمایه های مبارزاتی مردم قهرمان ایران هستند بکوشیم. در فصولی نزدیک آنها در کنار شما و در میان نیرو هایی که در شرایط اعتلای انقلابی برخوانند جوشید، اعضاء سازمان بزرگ آزادی و عدالت اجتماعی خواهند بود.»

- هواداران سازمان مجاهدین خلق-سوئد، در راستای حمایت از فراخوان فوق الذکر، اطلاعیه ای تحت عنوان «واکنش عجز آلود بیاند خائن رجوی در پی رسوایی های اخیر» به تاریخ ۲۴ ژوئن انتشار داده و در آن مسئله زندان و سرکوب نیرو های منتقد درونی را پدیده نوینی دانسته، آغاز آن را از «فردای کودتای درون سازمانی در سال ۶۴» می دانند و معتقدند که بویژه پس از عملیات سرنویشت ساز فروغ... فشارهای ضد انقلابی سنگین تری بر معترضین وجود داشته است، و در رابطه با سعید شاهسوندی می نویسد: «این همه نمک نشناسی و افشای «راز های مگو» توسط سعید شاسوندی، صبر و حوصله را از رهبر «دوراندیش» و «بن بست شکن» ربوده و وی را گیج و بهت زده نموده است. چرا که سعید شاهسوندی در کسوت ولایت فقیه آخوندی دیگر نیازی به حفظ «اسرار اطلاعاتی» فقیه پیشین خود نمی بیند.»

و به نیرو های سیاسی بویژه هواداران مجاهدین هشدار داده که از برخورد با وی جداً خود داری نمایند.

در پایان از کلیه نیرو ها و انسانهای آزاده درخواست نموده اند که ضمن فعالیت برای آزادی زندانیان سیاسی ایران از اسارت رژیم، به یاری زندانیانی که در زندانهای رجوی در عراق هستند بشتابند.

- نوشته دیگری در دو صفحه توسط یکی از اعضاء سابق مجاهدین با امضاء م-ط (تیر ماه ۷۰) در رد و محکوم کردن اطلاعیه سازمان مجاهدین خلق مبنی بر مشکوک و عامل رژیم دانستن یکی از مجاهدین سابق بنام علی اکبر توپسراکانی به دفتر نشریه رسیده است.

نویسنده که پس از ۳۰ خرداد دستگیر و ۶ سال را در زندان رژیم گذرانده رابطه مجدد خود با سازمان و انفصال از آن را چنین توضیح می دهد. «...مبارزین و آزادیخواهانی بودند که در پهنه سیاسی ایران ظهور نموده و بی دریغ از جان و مال خود در راه رهایی ستمدیدگان مایه می گذاشتند و بهمین بار بود که به فاصله ۲۰ روز پس از رهایی، مجدداً به صفوف مجاهدین پیوستم. اما در فصل جدید از فعالیت با مجاهدین، ناظر غلطیدن تمامیت تشکیلات در وجود مسعود رجوی و همسر ایشان بودم...در اعتراض به این قالب فکری کهن جامعه استبدادی که روح مرید و مرادی را در سازمان تمرین می کرد، ناچاراً تقاضای انفصال از سازمان را نمودم.»

او در نوشته خود به فشار های درون تشکیلاتی،

به قبضه کردن قدرت در تشکیلات و احاله آن اهرم به مجلس سنای امریکا و پارلمان اروپا، به تهدید متفصلین از طرف رهبری سازمان پرداخته و با اشاره به آدمکشی، ویرانی و آوارگی ای که رژیم برای ایران به ارمغان آورده، نتیجه می گیرد که نفرت و انزجار مردم از رژیم سبب مشروعیت آقای رجوی نمی شود.

سخنرانی مسئول نهضت مقاومت ملی هلند به مناسبت ترور دکتر برومند و واکنش سلطنت طلبان

در مراسم فوق که اواخر ماه مه امسال برپاگردید سخنران ضمن بررسی نقش دکتر برومند در نهضت و مبارزه در راه دموکراسی و حاکمیت ملی از جمله تأکید کرد که: «گروههای چپ دموکرات با شجاعتی قابل تحسین با اقرار به اشتباهات گذشته خوششان همراه با سایر گروههای ملی از هم صحبت های طبیعی ما هستند. کاش يك جزو از این شهامت اقرار به اشتباه در گذشته در صفوف هواداران سلطنت نیز به چشم می خورد. مرحوم برومند معتقد بود گروههای چپ دموکرات که بدون هیچ وسواس و کم و کاستی، بصورت بارز اعتقاد خود را به دموکراسی، حاکمیت ملی و مبارزه سیاسی بجای مبارزه مسلحانه اعلام داشته اند، طرف صحبت طبیعی گروههای ملی هستند که می توانند و باید در يك پلتفرم دموکرات و ملی حضور داشته باشند. پلتفرمی که در حلقه اول جایی برای مجاهدین و سلطنت طلبان نخواهد بود.» وی همچنین افزود که: در راه مبارزه برای دموکراسی و حاکمیت ملی برای کسانی که از قبل تاج شاهی را بر سر رهبر خود گذارده و گروههایی که از قبل نسخه جامعه بدون طبقه ترحیمی را نوشته اند جایی نیست. سخنران با اشاره به چریانهای نظیر شاه الهی ها یا مدافعان حکومت اسلامی یا پسوند دموکرات که معتقدند ملت ایران لیاقت دموکراسی را ندارند، نمونه هایی از مبارزه ملت ایران بخاطر دموکراسی را برشمرد. و همچنین تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران را در گرو اتحاد ملیون و نیرو های چپ دموکرات دانسته و نقش سازمانهای سیاسی در تحول آینده ایران را مورد تأکید قرار داد. سخنران در پایان تأکید نمود که «مبارزه، فکر و اندیشه و منطق است و هرگز جواب رژیم را با اسلحه و خشونت - که خواست خود رژیم است- نخواهیم داد.»

درباره این سخنرانی برخی نیرو های سلطنت طلب با ارسال نامه خشم آلودی به دفتر رضا پهلوی نوشته اند که: «همانطور که در سخنرانی هایشان مشاهده فرمودید از تعداد انگشت شمار چپ با افتخار و سربلندی نام بردند، در صورتیکه اطلاعیه دفتر پادشاه که پشتیبان آن ۹۲ در صد ملت ایران است را نادیده گرفته که هیچ بلکه اصلاً به زبان هم نیاورده اند و از همه مهمتر اینکه از هیچ توهین و دشنامی نیز پرهیز نمی کنند و جالب تر اینکه صحبت از آزادی و دموکراسی سومیدهند ولی عملکرد آنها در این مدت ۱۳ سال به غیر از گفته هایشان بوده و خواهد بود.»

انتخابات آزاد یا انتخابات سیاسی؟

این عنوان مقاله ای به قلم بیژن حکمت از جمهوری خواهان ملی ایران است که در نقد یکی

از مقالات درج شده در نشریه کار ارگان سازمان اکثریت نوشته شده است. نویسنده در این مطلب به تشریح اختلاف نظر کسانی که انتخابات آزاد را بعنوان سیاست و استراتژی می پذیرند با کسانی که طرفدار انقلاب سیاسی و سرنوشتی هستند ولی شعار انتخابات آزاد را نیز بنا به ملاحظات «دیدگاهی» یا «تاکتیکی» به آن می افزایند پرداخته و از جمله یادآور گردیده است که: «در شرایط امروز ما شعار سرنوشتی فاقد هرگونه وجه ایجابی است و فقط به وجه سالبه آن بسنده می شود. شعار سرنوشتی بدون توجه به نیرویی که جایگزین حکومت کنونی می گردد فقط يك ماجراجویی سیاسی است. ما انقلاب سیاسی و شوراندن مردم را هر قدر هم بخت پیروزی آن بلند باشد نمی پذیریم و اصولاً پرسش را چنین مطرح نمی کنیم که اگر امکان تحول و عقب نشینی در میان نیرو های حاکم وجود دارد پس باید بدنبال راههای مسالمت آمیز و قانونی گذار به مردم سالاری رفت و گرنه باید به انقلاب سیاسی و سرنوشتی رژیم روی آورد. ما با تحلیلی که از جامعه خودمان و شرایط برپایی مردم سالاری داریم استراتژی انقلاب سیاسی را صرف نظر از احتمال پیروزی و یا شکست آن رد می کنیم و معتقدیم باید آنقدر پرورش های مسالمت آمیز با دورنمای تحول قانونی پافشاری بتدریج زمینه های پیروزی فکری و سیاسی آن در جامعه بوجود آید و در توازن نیروی معینی حکومت به عقب نشینی وادار گردد. تئوری متافیزیکی «استحاله» می خواهد پیش از آنکه هنوز پیکاری سیاسی در جامعه با شرکت مردم در برابر حکومت در گرفته باشد، عدم امکان عقب نشینی و مصالحه حکومتگران را وسیله رادیکالیزه کردن آن پیکار برای سرنوشت ساختن حکومت قرار دهد.» نویسنده پس از توضیحاتی درباره تلاشهای اخیر دولت رفسنجانی در باز سازی اقتصادی و سیاست خارجی با اشاره به فرهنگ سیاسی در حال تحول اپوزیسیون نوشته است که: «دل بستن به اینکه حکومتگران تغییر خواهند کرد، بامبارزه برای واداشته حکومت به مصالحه دو امر متعارف است. کسانی که دورنمایی برای يك مبارزه اصولی ولی با نرمش و انعطاف در برابر رژیم نمی بینند در یکسو انقلاب یا انفعال را قرار میدهند و در سوی دیگر پشتیبانی از رفسنجانی را، دکتر امینی مدتها پیش به طرفدارانش توصیه کرد که به ایران بازگردند و از هاشمی رفسنجانی حمایت کنند و شما معتقدید که باید مشی انقلاب سیاسی و سرنوشتی حکومت را ادامه داد. در این میان بسیاری از فعالین سیاسی نیز متفعل شده اند یا بکار فرهنگی روی آورده اند.»

انتشار نشریه میزگرد

نشریه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی میز گرد دور جدید فعالیت خود را در آلمان از سر گرفته است. در شماره اول میز گرد هدف از انتشار آن دامن زدن بحث در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی، ادبی، هنری، و فرهنگی در میان افراد، محافل و جریانهای صاحب نظر درون طیف چپ و همچنین متحد کردن صفوف جنبش چپ در جهت رهائی ایران از قید و بند های ارتجاع مذهبی حاکم عنوان گردیده است. این نشریه تأکید ورزیده که هیچ محدودیتی در انتشار نظرات، طرحها و تز های مختلف و نقد های نویسندگان و

صاحب نظران جنبش چپ ایران قائل نخواهد شد و بر عکس وسیله ای است در خدمت فعالیت همه. در شماره دوم این نشریه ۲ مقاله به مساله دعوت دولت رفسنجانی از متخصصان و ایرانیان مقیم خارج به بازگشت به ایران اختصاص یافته است. در مقاله اول منوچهر بهرام پور پس از بررسی اوضاع سیاسی، شرایط زندگی در ایران و اوضاع فرهنگی کشور که به عقیده نویسنده هیچگونه تغییر جدی را نسبت به گذشته نشان نمیدهد، مذاکره برخی نیرو های سیاسی با سفارتخانه های ج.ا را فرصت طلبانه دانسته و نتیجه گرفته است که این «سیاستمداران» به «بازیچه رژیم میدل شده اند.»

در مقاله دیگری م. خسروشاهی ایرانیان مقیم خارج از کشور را به ۲ گروه اعضای سازمانهای سیاسی، کسانی که در تکنای شرایط اقتصادی و فرهنگی ایجاد شده توسط رژیم بخارج آمده اند و آنهایی که سالیان درازی است در خارج به سر می برند و هیچگونه فعالیت سیاسی نه در داخل و نه در خارج کشور داشته اند، تقسیم بندی کرده است. و سپس یادآور گردیده است که: هدف رژیم از دعوت ایرانیان، آن بسته از به اصطلاح سیاستمداران فعال نیست که خود را جلو انداخته اند، بلکه آنها به پزشک، مهندس و استاد دانشگاه ... احتیاج دارند» در پایان مقاله آمده است که: «پذیرش عفو از سوی مبارزین به معنی دادن عفو به جنایتکاران است. من به آینده ای اعتقاد دارم که ج.ا بر جامعه حاکم نباشد و برای آن آینده مبارزه می کنم.»

در شماره دوم میز گرد زندگی نامه کوتاه دکتر غلامحسین فروتن عضو اسبق رهبری حزب توده و سپس سازمان انقلابی حزب توده و سرانجام رهبری «سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان» بقلم خودش درج گردیده است.

جنگ جناحهای حکومتی از نظر حاج سید جوادی

حاج سید جوادی دیدگاه خود درباره واقعیت و توهم جنگ جناحها در ج.ا را در شماره ۱۴ نشریه کار برشته تحریر در آورده است. به اعتقاد وی تقسیم بندیهای نظیر چپ و راست و تندرو و متعادل و واقع گرا و بنیادگرا به صف بندیهای کنونی داخل قدرت و کشمکش آنها رابطه ای با واقعیت ندارد. زیرا آنچه که در داخل رژیم اسلامی می گذرد بدون هیچگونه معنا و توهم جنگ برای یکپارچه کردن قدرت استبدادی از یکسو و تلاش برای باقی ماندن در سنگر قدرت و ادامه حکومت ملوک الطوائفی در رأس هرم قدرت از سوی دیگر است و نویسنده پس از هشدار به اپوزیسیون که در دام اینگونه عوامفریبی ها و سیاست بازیهای دو جناح نیفتند تأکید می ورزد که: «اگر تصور کنیم افرادی نظیر خوئیینی ها و محتشمی ها بخاطر استقرار آزادی و دموکراسی و استقلال اقتصادی با افرادی نظیر رفسنجانی و خامنه ای ویزدی مبارزه کنند دچار اشتباه قاحشی شده ایم. و یا اگر خیال کنیم که رفسنجانی پس از غلبه بر محتشمی فضای سیاسی را به روی مردم ایران خواهد گشود و به رأی مردم تسلیم خواهد شد باز دچار اشتباه قاحشی شده ایم. اما فراموش نکنیم که سیاست را هنر استفاده از مقدرات و امکانات تعریف کرده اند.»

الجزایر، ریشه های بحران و چشم انداز نامعلوم

برقراری حکومت نظامی در الجزایر، دستگیری رهبران «جبهه نجات اسلامی»، توسل به سیاست «مشت آهنین» و استقرار قوای نظامی در خیابانهای شهر های بزرگ، هیچ کدام مواعیدی نیستند که نخست وزیر جدید الجزایر، هنگام تصدی پست خود، نویدشان را داده باشد. نامبرده که با اعلام سیاست دمکراتیزه کردن کشور به صحنه آمده بود، عملاً خود را در مقابل شرایطی یافت که توسل به سرکوب را تنها راه چاره خود دید و به این ترتیب تناقض و سردرگمی سیاستگزاران رژیم را پهنایش گذاشت. اینکه رژیم های استبدادی، زمانی ب فکر چاره می افتند، که بحران همه جاگیر شده است و آنها مجبور می شوند به جای پرداختن به ریشه ها، عوارض آنرا سرکوب کنند، واقعیتی است که بارها و بارها در تاریخ تکرار شده است.

رژیم خود کامه الجزایر نیز، از این قاعده مستثنی نبوده است.

رژیمی که از دو سال پیش با تردید و محافظه کاری بسیار، روند عقب نشینی از مواضع خود کامه خود را آغاز کرد، از آنجا که قادر به حل بحران های ریشه دار الجزایر نیست، به تناقضات لاینحلی دچار شده است.

اگر چه در يك دوره نسبتاً طولانی بعد از استقلال و به برکت درآمد ناشی از نفت رژیم حاکم توانست يك رفاه نسبی را در جامعه فراهم آورد. ولی ۲۰ سال حکومت جبهه آزادی بخش و انحصار قدرت سیاسی آلوده به استبداد و فساد این جبهه، منجر به پیدایش يك کاست ثروتمند در گوداگرد دستگاه حکومتی گردید. شکاف وسیع بین این کاست ثروتمند و بقیه مردم از عوامل مهم نا رضایتی عمومی است که در سالهای اخیر زمینه ساز شورش ها و عصیان های خیابانی بوده است. در سال ۱۹۸۶ با افت قیمت نفت و گاز که ۹۸ در صد اقتصاد مملکت بدان وابسته است، ضرورت پرداخت اقساط وامها و اعتبارات اخذ شده توسط رژیم و افزایش بی رویه جمعیت، کشور را به يك بن بست کامل اقتصادی و به تبع آن يك بحران اجتماعی همه جانبه سوق داد. حوادث و نا آرامیها و شورشهای ۶ روزه اکتبر ۱۹۸۸ ریشه در این بحران همه جانبه داشت. این شورشها که بشدت توسط نیرو های دولتی سرکوب گردید بیش از ۶۰ کشته بجای گذاشت و متعاقب این حوادث شاذلی بن جدید که در ۲۲ سسامبر همین سال برای سومین بار از سوی جبهه آزادی بخش ملی به ریاست جمهوری انتخاب گردید، تصمیم به انجام يك رشته اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گرفت که از آن جمله است: تغییر قانون اساسی، تبدیل سیستم تک حزبی به چند حزبی، و نیز تصمیم به جایگزینی تدریجی اقتصاد دولتی با سیستم اقتصاد آزاد.

بدنبال این اصلاحات، اولین انتخابات شوراها ی شهر و استان ۱۲ ژوئن ۱۹۹۰ نیرو های

حزب و جمعیت های سیاسی الجزایر - جبهه آزادی بخش ملی (FLN) حزب حاکم از زمان استقلال الجزایر (۱۹۶۲) تا کنون. در این جبهه از سال ۱۹۸۸ در جناح بندی مشاهده می شود. يك جناح که خواهان اتحاد با چریانات دمکرات است و جناح دیگر که خواهان اتحاد با چریانات اسلامی میانه رو می باشد.

- جبهه نجات اسلامی (FIS)، حزب الله الجزایر که خواهان برقراری حکومت اسلامی است، رهبران این جبهه عباس مدنی و ملی بلحاج در حال حاضر در بازداشت بسر می برند.

- حماس (HAMAS) - برهبری محفوظ نخع. چریان اسلامی میانه رو که خواهان برقراری حکومت اسلامی از طرق مسالمت آمیز و قانونی می باشد.

- جبهه نیروهای سوسیالیست (FFS)، که توسط حسین آیت احمد از رهبران اصلی جبهه آزادیبخش ملی در سال ۱۹۷۳ تاسیس شده است و تا همین سالهای اخیر اجازه فعالیت نداشت.

- جنبش برای دمکراسی در الجزایر (MDA) برهبری احمد بن بلا رهبر سابق جبهه آزادیبخش ملی، این جنبش که عمدتاً در غرب الجزایر نیرو دارد، دارای روابط مبهمی با جبهه نجات اسلامی از یکسو و با برخی رهبران ملی گرای جبهه آزادیبخش ملی می باشد.

- حزب پیشاهنگ سوسیالیست (PAGS) - حزب کمونیست الجزایر

- جمعیت فرهنگ و دمکراسی (RCD) برهبری دکتر سعید سعیدی منشعب از جبهه نیروهای سوسیالیست.

- حزب کارگران (PT) - چریان تروتسکیست برهبری خانم لوتیژا حنون.

- جنبش الجزایری برای عدالت و پیشرفت (MAID) برهبری قصدی مریاح نخست وزیر اسبق الجزایر

- حزب ملی سوسیال دمکرات (PNSD)

- حزب باز سازی الجزایر (PRA)

و چند چریان اسلامی میانه رو دیگر از جمله جمعیت الدهوه

سوسیالیست - FFS نیروی عمده چریانات دموکرات و لائیک برهبری آیت احمد در اعتراض به شکل تقسیم بندی جغرافیائی و سهمیه بندی نمایندگان بسود جبهه آزادی بخش ملی - FLN، در این انتخابات شرکت ننمود. و جبهه نجات اسلامی - FIS پمثابه تنها حزب مخالف شرکت کننده در انتخابات موفق به کسب بیش از ۵۵ درصد آراء گردید. و شهرداریهای متعددی تحت کنترل آن در آمدند (این شهرداریها بهمراه مساجد شهر ها، در ماههای بعد از انتخابات بصورت پایگاههای اصلی فعالیت و سازمان دهی جبهه نجات اسلامی برای سازمان دهی و تشکیل ناراضیان شهری و بویژه جوانان سرخورده و بیکار گردید.) جبهه نجات اسلامی، در این انتخابات نه تنها از آراء هواداران اصلی خود بلکه از آراء شمار دیگری از شهروندان رویگردان از سیاست رژیم نیز برخوردار شد.

در ماههای پس از پیروزی، جبهه نجات اسلامی، در مواجهه با مردمی که به همه چیز نیاز داشتند عملاً نا توان از اداره شهرداریها بود بعلاوه عوامل جبهه با دخالت در مسائل خصوصی مردم، شانتاژ و محدود کردن آزادیهای فردی و جمعی شهروندان، ماهیت ارتجاعی خود را به نمایش میگذاشتند و بسیاری از مردم بتدریج با آشنائی به ماهیت واقعی جبهه از آن کناره می گرفتند. در آستانه انتخابات، ژوئن ۱۹۹۱، نه تنها نزد هواداران جبهه نجات اسلامی بلکه نزد بسیاری از کسانی که آراء خود را صرفاً بخاطر ابراز مخالفت با جبهه آزادیبخش ملی به نفع اولی بصدوقها ریخته بودند، نا امیدی و سر خوردگی کاملاً محسوس بود.

در شرایطی که ترس از شکست در انتخابات و خالی گذاشتن میدان برای رقیب بتدریج رهبران جبهه نجات اسلامی را دچار تردید و نودلی نسبت به پذیرش قواعد دموکراتیک و شرکت در انتخابات می نمود، رژیم با تصویب طرح جدید سهمیه بندی و تقسیم جغرافیائی برای انتخابات ژوئن که آشکارا به نفع جبهه آزادی بخش ملی FLN و بضرر نیرو های اپوزیسیون و بویژه نجات اسلامی بود بهانه خوبی برای عباس مدنی و ملی بلحاج بوجود آورد تا نیرو های خود را ائتلاف نیرو های دموکراتیک و عمدتاً غیر مذهبی نیز که مخالف مصوبه رژیم بود سر انجام با این توجیه که: پذیرش طرح دولت و شرکت در انتخابات عملاً يك گام به سود استقرار دمکراسی خواهد بود، دست از ابراز مخالفت کشیدند و تمایل خود را برای شرکت در انتخابات اعلام نمودند.

ولی عباسی مدنی بعد از چند هفته تهدید به اعتصاب، تظاهرات خیابانی و حتی جهاد. اعلام اعتصاب عمومی نمود. و کمی بعد از آن بخاطر ترس از اینکه اعتصاب اعلام شده موفق نباشد (که نبود) دست به سازماندهی نیرو های جبهه و به خیابان کشیدن آنان زد. شعار های آنان در تظاهرات خیابانی آشکارا معارضة با قواعد

دموکراتیک و بیانگر ماهیت ارتجاعی و بنیادگرای آنان بود:

«مرگ بر دموکراسی، زنده باد حکومت اسلامی»، «نه منشور نه قانون اساسی، فرمان فرمان خدا و پیامبره و بعلاوه آنها در این تظاهرات خواستار استعفای شاذلی بن جدید گردیده و در عین حال از هواداران خود خواستند که در هر کجا که هستند از فرمانها و دستورات دولتی سرپیچی نمایند.

بالاخره در ساعت ۲ صبح سوم ژوئن تانکها وارد خیابانها و میداین اصلی شهر الجزیره که بطور شبانه روزی در اشغال هواداران «جبهه اسلامی نجات» قرار داشتند، شدند و بدین ترتیب اعتصاب عمومی و تظاهرات خیابانی میدل به يك شورش و درگیری خونین، بین نیرو های نظامی و هواداران «جبهه نجات اسلامی» - گردید و همانگونه که در بالا یاد آور شدیم پس از يك توافق شکننده در روز های بعد بین رژیم و جبهه نجات اسلامی، رهبران و کادر های اصلی از جمله شیخ عباسی مدنی و ملی بلحاج پاتهام سازماندهی و اقدام علیه امنیت کشور بازداشت گردیدند.

انتقاد از راه کارگر از موضع دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا

سازمان فدایی که قبل از این همواره بعنوان «سانترالیسم درمانده» و «راهگشای سوسیال دمکراسی» از موضع چپ افراطی مورد حمله سازمان راه کارگر قرار داشت، این بار برخلاف همیشه خود پیش نویس جدید برنامه راه کارگر بخاطر حذف فرمولهایی چون دیکتاتوری پرولتاریا، مارکسیسم-لنینیسم و جمهوری دمکراتیک خلق مورد انتقاد شدید قرار داده است. بیستمین شماره اتحاد کار ارگان سازمان فدایی در این زمینه توضیحات راه کارگر در باره ضرورت این تغییرات با توجه به فروپاشی سوسیالیسم موجود و ارزیابی جدید از شرایط بین المللی را سوال برانگیز دانسته و با تعجب و ناراحتی نوشته است که: «کمیسرین برنامه راه کارگر با رد جمهوری دمکراتیک خلق این مهم را کلاً بدست فراموشی سپرده و فقط بطور کلی از یک جمهوری دمکراتیک و مردمی صحبت می کند که باید توسط مجلس مؤسسان تأسیس گردد.» این نشریه همچنین این سوال را مطرح کرده است که: «حذف دیکتاتوری پرولتاریا در پیش نویس جدید به دلیل جنبه تبلیغی صورت می گیرد. یا به این علت است که رفقا در فعالیتهای شوریک خود و در جریان کنکاش برای دریافت ریشه های فروپاشی سوسیالیسم موجود به این نتیجه رسیده اند که این اصل دیگر اعتبار خود را از دست داده و به یک فرمول کهنه مبدل شده است.» پاسخ اولین کنگره سازمان راه کارگر به این سوال در حقیقت نشان خواهد داد که تغییرات فوق تا چه اندازه از ترک برداشتن جوهر اندیشه های دکماتیک و بنیادگرایانه این سازمان نشأت می گیرد و یا تا چه حد جنبه نمایشی و مصلحتی دارد.

نشریه اتحاد کار در ادامه مقاله مذکور به منظور جلوگیری از هرگونه تودید و بازنگری فکری درون و برون سازمانی به «اصول دیکتاتوری پرولتاریا» ضمن افزودن یک پسوند دموکراتیک به جمهوری سوسیالیستی مورد نظر خود، چندین صفحه به تکرار توضیحات رایج درباره ضرورت اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و

آینده نشان خواهد داد که نخست وزیر کنونی الجزایر - سید احمد غزالی- که ضمن انتقاد به قانون انتخاباتی مصوبه رژیم که منجر به شورش های پیش گفته شد، تا چه اندازه، در گسترش روند دموکراتیک و استقرار سیستم چند حزبی و پایان دادن به انحصار قدرت در این کشور موفق خواهد شد، روند نشواری که وی تنها بازیگر آن نیست و عناصر و عوامل متعدد دیگری در آن نقش بازی می کنند. و نیرو های نظامی، شبکه اداری و تشکیلات گسترده جبهه آزادی بخش ملی، نارضایتی عمومی مردم، مشکلات اقتصادی و در رأس آن کمبود مسکن، بیکاری، گرانی و تورم و فقدان تجربه های دموکراتیک ناشی از سی سال انحصار بلامنازع قدرت توسط جبهه آزادی بخش ملی که روزی پرچمدار میارزه با استعمار بود از آن جمله اند

نوشته مانی

داده نشده است.

جناح رادیکال سلطنت طلبان و مسئله بازگشت ایرانیان

جناح افراطی و رادیکال سلطنت طلبان در هفته های اخیر تمرکز وسیعی را علیه تمایلات و مزمنه های بازگشت به ایران سازمان داده اند. صفحات کیهان لندن در شماره های اخیر تقریباً بطور مطلق صحنه این کارزار بوده است.

مقالات کتانه سلطنتی نظیر «روز انتخاب فرارسیده است» و یا مقاله سپهر سعید رضوانی چهره معروف جناح افراطی نظامیان شاهی تحت عنوان «براندازی مقدم بر انتخابات آزاد» و در کنار آنها گسترش متون طنز نویس نشریه بنام «یاد داشتهای هفته» که ظاهراً به همین جناح افراطی تعلق دارد، شاهدان مدعا هستند. بطور کلی این جناح در پی فرونشستن تب ناشی از ملاقات نوربخش با سرمایه داران فراری در نیویورک و بویژه عقب نشینی های جناح رفسنجانی در این مورد کار زار تبلیغاتی خود را گسترش داده است.

خاطرات علی امینی

کیهان لندن از شماره ۳۵۹ شروع به درج قسمتی از خاطرات علی امینی سیاستمدار کهنه کار و سالخورده کرده است. وی در این خاطرات قبل از هر چیز پیام سیاسی خویش را به نسل جدید منتقل می کند و به گفته خودش طرفداری از سازش و ماشات در سیاست را به سیاستمداران ایران توصیه می کند و بطور ضمنی از اظهاریه سال قبل خویش یعنی بر لزوم بازگشت سرمایه داران و تکنوکراتهای ایران به کشور بدون در نظر گرفتن وجود بقای رژیم حاکم دفاع می کند.

رادپوی جدید سلطنت طلبان؟

کیهان لندن شماره ۳۶۰ خبر از تأسیس رادپوی جدیدی برای «مشروطه طلبان و سلطنت خواهان» میدهد. طبق خبر این نشریه، رادپوی مزبور بسیار قوی است و هدای آن در سرتاسر ایران شنیده خواهد شد. ظاهراً دفتر رهنا پهلوی سهم و نقش اساسی را در سیاست گذاری این رادپو بر عهده خواهد داشت. در خبر از محل استقرار این رادپو اطلاعاتی داده نشده است.

حملات شدید به «دمکراسی پررژوایی» اختصاص داده است و در کنار آن یادآور گردیده که «در این جمهوری حقوق سیاسی اپوزیسیون حفظ و تضمین شده است» در مناظرات و جدلهای فکری دو سازمان فوق، علیرغم برخی تغییرات در بکارگیری واژه ها و فرمولهای کمتر سنتی هنوز اثری از آزاد اندیشی و رهایی از بختک «اصول ایدئولوژیک» به چشم نمی خورد.

مثلت زور پرست از دیدگاه بنی صدر

ابوالحسن بنی صدر در شماره ۲۵۸ نشریه انقلاب اسلامی ضمن آنکه سیاست های داخلی و خارجی رژیم را ناشی از ناتوانی آن دانسته این نظریه را مطرح کرده است که «رژیم ایران گیتیا همان مشخصاتی را پیدا کرده است که رژیم شاه داشت» وی سیاست انگلیس و امریکا را یاری سیاسی و تبلیغاتی به رژیم دانسته. بنی صدر چنانچهای حکومتی را «رئوس مثلث زورپرست» نامیده و تحولات اخیر حکومتی را این دانسته است که: «بخشهایی از دو رأس دیگر مثلث بخصوص فراماسونها در خدمت سیاست انگلیس و امریکا» قرار گرفته اند. وی تأکید کرده است که علیرغم همه تقلاها اصرار امثال رفسنجانی و خامنه ای به حفظ استبداد فراگیر از استالینیستهای چپ (جناح تندرو) به مراتب بیشتر است. و این رژیم همچنان مسیر انحطاط را پیش میرود و راه رهایی ایران در تشدید مبارزه با این مثلث و مشروعیت ندادن رئوس به آن است.» وی در بخش دیگری از مقاله خود نوشته روزنامه نیویورک تایمز مبنی بر آنکه بنی صدر با طرح این موضوع که «موی زن اشعه دارد و در مرد واکنشهای هیستریک ایجاد می کند موجب اجباری کردن حجاب در سالهای اول انقلاب گردیده» را جعل حقایق دانسته و تکذیب نامه ای برای نشریه نیز ارسال کرده است.

محسن پزشکیور عفو شد و به کشور بازگشت

محسن پزشکیور رهبر حزب ناسیونالیست پان ایرانیست در پی تقاضای عفو و ابراز ندامت بخاطر «عملکرد گذشته» خویش از سوی رژیم عفو شده و به ایران بازگشته است.

خبر مزبور در کیهان هوائی شماره خرداد چاپ شده است. در این خبر از چگونگی این ماجرا و فعالیت های احتمالی پزشکیور در ایران خبری



روزهای پرباری در میان هموطنان مقیم آمریکا

توضیح: اصل این گزارش به بلنوم شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران (۲۹ و ۳۰ ژوئن ۱۹۹۱)، ارائه شده است. برای اطلاع سایر رفقا و همه علاقمندان و خوانندگان راه آزادی، با حذف نام برخی اشخاص و تغییرات مختصری از لحاظ ایمنی و برخی مطالب غیر ضروری، لیداً منتشر می شود.

بناک امیرخسروی

گزارش از سفر به ایالات متحده آمریکا

این سفر را به اتفاق آقای مهدی خانیابا تهرانی انجام دادیم. موضوع از یکسال و نیم پیش مطرح بود و به علت بیماری و سپس عمل جراحی من دوبار به تعویق افتاد. در آغاز قرار بود آقای تهرانی برای صحبت در باره کتابش به آمریکا برود. سپس به پیشنهاد آقای خسرو شاکری و مشورت با بعضی انجمن های فرهنگی در آمریکا این فکر پیش می آمد که من و آقای تهرانی را با هم دعوت بکنند تا راجع به تاریخچه جنبش چپ کنفرانسها و گفتگو هائی صورت بگیرد. من این پیشنهاد را پذیرفتم ولی موضوع آن را با توجه به بحث های کنونی چپ دموکرات، در آستانه سفر تغییر دادیم و عنوان آن را «هویت چپ دموکرات و تمایز آن با چپ سنتی» قرار دادیم. فکر این بود که بجای افتادن در بحث های پایان ناپذیر گذشته تاریخی و اغلب مورد اختلاف و مشاجره، این فرصت را در جهت به حرکت درآوردن نیروی وسیع و غیر متشکل و گاه سر در گم چپ های مقیم آمریکا قرار بدهیم.

در جریان این مسافرت (۳۰ مه تا ۱۱ ژوئن)، باهم به شهر های نیویورک، شیکاگو، برکلی و سانفرانسیسکو، لوس آنجلس و واشنگتن رفتیم. سخنرانی در دانشگاه هاروارد و شهر آتلانتا را به علت کمبود وقت و مشکلات دیگر، لغو کردیم. من چند روزی هم دوباره به نیویورک آمدم و باقی ملاقات ها را انجام دادم. بجز واشنگتن که دو جلسه عمومی داشتیم، در بقیه شهر ها يك جلسه عمومی و تعداد زیادی جلسات محدود و کوچک و ملاقات های فردی داشتیم. در لوس آنجلس با تلویزیون و رادیو امید و نشریه سیمرخ مصاحبه کردیم. در واشنگتن، تلویزیون و صدای آمریکا و نیز با مجله کنکاش مصاحبه کردیم. جزوه «حزب دموکراتیک مردم ایران چه می خواهد، چه می گوید؟» چند بار تکثیر و بین علاقمندان پخش شد.

در جلسات عمومی بین ۱۰۰ تا ۲۵۰ نفر شرکت داشتند که طبق توضیح رفقا، حد اکثر نیروی است که به اینگونه جلسات رو می آورند. بزرگترین جلسه ما در واشنگتن بود که گردانندگان آن می گفتند هرگز سابقه نداشته است. در این جلسه، از همه گروهها از راست تا چپ حضور داشتند. حتی دو نفر از جمهوری اسلامی هم حضور داشتند و در آخر جلسه از ما برای نهار و گفتگو دعوت کردند که ما عذر خواستیم.

مهماندار و مسئول سخنرانی ما در شیکاگو، انجمن فرهنگی نیما و در لوس آنجلس، کانون سخن، در واشنگتن کانون اندیشه و کانون دوستداران فرهنگ ایران بودند. در سایر جاها جلسات به ابتکار دوستان آقای مهدی تهرانی برگزار گردید.

در سراسر آمریکا، تقریباً سازمانهای سیاسی از هم پاشیده اند و حضور فعالی ندارند. اما کادر های با ارزشی وجود دارند که پتانسیل چپ دموکرات هستند. همین بی سازمانی، زمینه مساعدی برای به حرکت درآوردن آنها بر محور ابتکاری نو و جاذبه داراست. استقبال آنها از طرح پیشنهادی ما در راستای ایجاد تشکل سیاسی واحد با مضمونی دموکراتیک و مسالمت آمیز از همینجاست. زمینه ذهنی آنها عموماً بر مبنای تفکر دموکراتیک ترین بخش حزب ما قرار دارد. روشن است که ما قادر به ملاقات همگان نبودیم. ما با کسانی ملاقات کردیم که مایل به شنیدن حرف های ما و شائق به گفتگو با ما بودند و از حد اقل انگیزه مبارزاتی و سیاسی در این مسافرت برخوردار بودند.

در این مسافرت، با چندین صد نفر از عناصر چپ و دموکرات و ملیون، که در میان آنها ده ها نفر از کادر های طراز اول و ارزشمند چپ و ملیون سرشناس و پر اعتبار وجود داشتند، به گفتگو نشستیم و اندیشه های خود را با آنان در میان گذاشتیم. به حوف ها و انتقادات و ملاحظات شان صمیمانه گوش فرا دادیم و در پرسش و پاسخ های فراوان به تبادل نظر پرداختیم. در واقع پر ارزش ترین دستاورد مسافرت من، آشنائی با همین کادر های با سابقه و پرتجربه خانواده چپ ایران بود که خاطرهای فراموش نشدنی برجای گذاشته و سوسه مراجعت به آمریکا و دیدار مجددشان، لحظه ای مرا آرام نمی گذارد. در این آشنا شدن ها و دوست یابی ها، خود را به مقدار زیادی مدیون آقای مهدی تهرانی می دانم.

بطورکلی جو آمریکا غیر سیاسی است. صرفنظر از شرایط زندگی و کار

مزربندی کنونی سازمان اکثریت با حزب توده می دادیم. متأسفانه در امریکا اطلاعاتی از دگرگونی های درون این سازمان ها وجود ندارد. بی تردید فقدان هسته های سازمانی و ضعف فوق العاده کار تبلیغاتی و انتشاراتی از سوی سازمانها، در به وجود آمدن این وضع مؤثر است. طوحشان این بود که تشکیلات جدید به ابتکار افراد باشد نه سازمان ها و منفردین. البته در باره همه اینها توضیحات مفصل دادیم و قانع شدند که فعلاً راه های جز طرح پیشنهادی ما وجود ندارد.

مسافرت ما به امریکا از نظر عمومی هم جالب بود. امریکا واقعاً کشور عجیب و تناقضات است. در کنار ثروت های عظیمی که در شبه قاره، از در و دیوار می بارد، فراوانی و رفاه و تجمل و ریخت و پاش ها مو دوی می زند، يك چهارم جمعیت این کشور بنا به محتاطانه ترین ارزیابی متخصصان، زیر خط فقر زندگی می کنند. بی مسکن ها که در مترو ها و گوشه خیابان ها و یا خانه های مقراضی بیتوته می کنند، سر به میلیون ها می زند. فقر سیاه در هر گوشه از شهر ها، آرامش وجدان انسان را متلاطم می کند و آدم را به طغیان می کشاند. این وضع به ویژه از سال ۱۹۸۰ به این سو، با روی کار آمدن ریگان و اجرای سیاست اقتصادی وی، وخیم تر و چشمگیر تر شده است. سیاست اقتصادی ریگان بر این اصل مبتنی است که در شرایط بحران و بیکاری، راه این نیست که بیمه به فقرا داده شود. بلکه باید مالیات اغنیا را کم کنیم و به صاحبان سرمایه کمک نمائیم. باید مالیات بر سود و سرمایه کم شود تا سرمایه دار ها، سرمایه گذاری بیشتر بکنند. زیرا بهبود اقتصاد امریکا در گرو بهبود اقتصاد سرمایه داران است. بدین منوال از ۱۹۸۰ با این سو، سرمایه گذاری در زمینه رفاه تهی نستان کاهش یافت. خلاصه برنامه هایی که در جهت عدالت اجتماعی بودند، متوقف شد. امریکا نمونه يك کشور سرمایه داری وحشی و عریان است که مارکس در قرن نوزدهم و لنین در ربع اول قرن بیستم به توصیف آن پرداخته اند. همه

چیز بر محور سرمایه و سود می چرخد و انسان فقط در چنین رابطه ایست که ارزشی دارد و یا به پول سیاه نمی ارزد. این نظریه وسیعاً از طریق رسانه های عمومی تبلیغ می شود که جامعه امریکا عادلانه و برابر حقوق است. امکانات رشد در برابر هر فرد آمریکائی قرار دارد و نمونه های فراوانی آورده می شود. می گویند اگر فقیر و محروم وجود دارد، تقصیر از خود آنها هاست. زیرا تنبلی و بی استعداد و بی ابتکارند! در امریکا کوچکترین امنیت شغلی وجود ندارد. کار فرما هر لحظه و بدون اخطار قبلی و بدون حمایت قانونی می تواند کارمندی را بیست و سی سال سابقه خدمت را بدون دادن دیناری خسارت، اخراج کند. وضع بیمه های اجتماعی، بیمه بیکاری و بیمه کهنلت بسیار بد و یا ناموجود است. اینکه دائم همه در حال کار و به حال پول درآوردن هستند، در اصل و در آغاز بخاطر نگرانی از آینده خود و خانواده هاست. اما با گذشت زمان به طبیعت ثانوی مبدل می شود.

در چنین شرایطی است که در خیلی از ایرانی ها و بویژه در میان چپ ها، روحیه ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی شدیداً حکمفرماست و بعضی از آنها را به تحلیل های يك جانبه و افراطی سوق می دهد. واقعاً بین جوامع سرمایه داری اروپا و امریکا تفاوت ها جدی است. بودند رفقائی که حتی طرح ما درباره دموکراسی را با شك و تردید می نگریستند. زیرا در مخیله آنها دموکراسی چیزی جز جامعه غیر عادلانه و مسخ شده امریکا، که در آن همه در ها پر پاشنه ثروت و سرمایه می چرخد، به تصور در نمی آید. بدین لحاظ در سخنرانی های خود ضروری می دیدیم که این اندیشه راهنمای کنگره دوم را که از دیدگاه ما دموکراسی و عدالت اجتماعی نو رکن اصلی و جدائی ناپذیر آئین ماست، با تاکید بیشتری مطرح سازیم.

بقیه در شماره آینده

مسئله ملی ... بقیه از صفحه ۷

و نست درازی و تجاوز به فرهنگ و آداب و رسوم آنهاست. شریینیزم در اشکال امحای ملی و ژینوساید خود را مینمایاند و شوینیستها به هر اقدامی در راستای از بین بردن ملل غیر خودی نست می یازند. این سیاست در دوران پسر رضا شاه و جمهوری اسلامی نه تنها کنار گذاشته نشده بلکه تشدید هم شده است. کردستان کماکان باز در زیر چکمه قوای مسلح و با زور سرنیزه به اشغال درآمده است. طبیعی است که سیاست شوینیستی رژیمهای حاکم بر ایران در عرصه های اجتماعی نیز بازتاب یافته و موجب بوجود آمدن فرهنگ شوینیستی شده است. خوار شمردن ملل غیر فارس در گفتارهای عامیانه، بازتابی از این سیاست است. مثلاً کرد سر میبرد، آذری را ترک... بلوچ را بیابانی و لر و عرب را نفهم بشمار میاورند. هنوز هم در نوشته های نویسندگان حتی نویسندگان متوقی فارس «این راه به ترکستان ختم میشود» و «ترکتازی میکنی» و نمونه های دیگری از این قماش را میتوان یافت که چیزی جدا از تفکر شوینیستی رایج نیست. از سوی دیگر نفی جامعه چند ملیتی و عدم

اقرار به حقوق ملل غیر فارس و رویای تجدید عظمت دوران باستان که بدیگر سخن یعنی توسعه طلبی تجاوزکارانه پارزترین نمونه های تفکرات شوینیستی حاکم بر جامعه اند. ازینرو پنداشتن اینکه کاربرد این اصطلاح (شوینیزم تأثیر سیاست خارجی و زائیده تخیل روشنفکران است)، خود نیز چیزی جز طرز تفکر شوینیستی نیست و از اعماق احساسات نژادپرستانه ارتجاعی برمیخیزد. روشنفکران و پیشروان ملت فارس باید دیده بر حقایق تلخ موجود در جامعه ایران بکشایند و بجای محسور تمدن باستانی پارس شدن مفهوم حقوق روا و عادلانه ملتها را درک کنند. دموکراسی در ایران بدون حل مساله ملتها تامین نمیگردد و مادامیکه سرزمین این ملل در اشغال ایران باقی بماند دیکتاتوری و مرکزیت طلبی مسلحانه از مستلزمات این جامعه خواهند بود.

- ۴- قیامهای مهم قرن نوزدهم بدینترارند:
الف - ۱۸۳۰ میر محمد رواندز قیام نمود و دولت مستقل کردستان را بدت یکسال تشکیل داد.
ب- ۱۸۴۲ قیام جلال الدین بدرخان، این قیام سه سال کردستان را از شر عثمانی رها نمود.
ج- ۱۸۴۷ قیام یزدانشیر، این قیام از نظر وسعت مشارکت توده های مردم بیسابقه بود.
د- ۸۱-۱۸۸۰ قیام شیخ عبدالله نوری (شمزینی)
ه- رجوع شود به کتاب «قاضی محمد و جنبش رهاییبخش جنبش کرد» تألیف دکتر رحیم قاضی بزبان روسی و کردی. ترجمه فارسی این کتاب در انتظار انتشار است.
۵- برای اطلاع بیشتر از قیامهای ملت کرد در قرون هیجدهم، نوزدهم و اوایل قرن بیستم میتوان به کتب زیر مراجعه کرد:
۱- قیام کرد ها نوشته جلیلی جلیل بزبان روسی (ترجمه کردی آن به چاپ رسیده است)
۲- قیامهای کرد بزبان ترکی نوشته عبد الخلیل یاملکی
۳- جنبشهای کردستان نوشته سافراسطیان بزبان روسی (ترجمه کردی آن موجود است)
۴- کردستان و کرد نوشته شهید قاسملو
۵- تاریخچه جنبش های ملی کرد از قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم- نوشته سعید بدل، آبان ماه ۶۲

خله در غرب... بقیه از صفحه ۵

اما تجدید، حرکتی آزادیبخش که طی قرنها در غرب جریان داشته نیز هست. قرن ها مبارزه بود که به جدائی دین از سیاست انجامید. چنین حرکت هائی هیچگاه در کشورهای اسلامی رشد پیدا نکرد. در حال حاضر در مقابل این اسلام، غربی وجود دارد که تنها به میراث خورای گذشته خود بسنده می کند: به عبارت دیگر يك «وضع موجود» لیبرال منشانه را می شود. پی آمد جنگ، تشدید مزربندی میان غرب و مسلمانان است که حفظ می کند ولی مفاهیم آزادیبخش نمی آفرینند. آنچه که غرب به اعراب اینان را هرچه بیشتر به سوی گذشته می راند. عرضه می کند تقریباً چنین است: قرآن را به نور پرزید و ویدیو کاست های مادونا را بخزید. در کنار چنین پیشنهادی میراژ قسطی به آنها می فرود.

«مسئولیت» تاریخی غرب در همین است. خله مفاهیم و باور ها در قرن ها مبارزه بود که به جدائی دین از سیاست انجامید. چنین حرکت هائی هیچگاه در کشورهای اسلامی رشد پیدا نکرد. در حال حاضر در مقابل این اسلام، غربی وجود دارد که تنها به میراث خورای گذشته خود بسنده می کند: به عبارت دیگر يك «وضع موجود» لیبرال منشانه را می شود. پی آمد جنگ، تشدید مزربندی میان غرب و مسلمانان است که حفظ می کند ولی مفاهیم آزادیبخش نمی آفرینند. آنچه که غرب به اعراب اینان را هرچه بیشتر به سوی گذشته می راند. عرضه می کند تقریباً چنین است: قرآن را به نور پرزید و ویدیو کاست های مادونا را بخزید. در کنار چنین پیشنهادی میراژ قسطی به آنها می فرود.

ادامه دارد
لوموند ۱۹ مارس ۱۹۹۱
ترجمه: مهدی خان

جنگ خلیج فارس و شبح صلح ودمکراسی در منطقه

جنگ خلیج فارس که بنا به ادعای آغاز گران اصلی اش آمریکا، انگلیس و فرانسه (سه عضو از اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل) می بایست زمینه ساز یک دمکراسی گسترده و صلحی عادلانه و یا بااصطلاح نظم ثبوتی در منطقه باشد نه تنها تاکنون هیچگونه تسهیلاتی برای حل مسائل کهنه و مناقشات تاریخی در منطقه بوجود نیاورده است بلکه بنظر میرسد که در کنار بیلان دهشتناک خسارات مالی و مادی و محیط زیست، عملکرد منجر به تحکیم موقعیت آن دسته از رهبران و رژیمهایی شده است که همواره به حقوق انسانی ملت های خود بی اعتنا و بی اعتقاد بوده اند.

صدام حسین، دیکتاتور عراق بخاطر ترس متحدین از پیروزی احتمالی اپوزیسیون عراق، در ویرانه های باقی مانده از جنگ، کما کان بر مسند قدرت تکیه زده است و بر ملتی بیگناه حکم میراند که قبل از جنگ نیز یک دوران طولانی ترس و وحشت و خرابی و ویرانی را در جنگی دیگر تحمل کرده بود، و اینروز ها مجسمه های تمام قدش در میادین عمومی شهر سرمست شده و گردگیری میشوند.

امیر کویت طرح دموکراتیزه کردن کشور را با سیاست شکنجه و فشار و گسترش اختناق جایگزین نموده است، تا تاریخ نگارش این مقاله دادگاههای نظامی کویت بیش از ۲۰ مورد حکم اعدام صادر نموده اند. و شمار زیادی از فلسطینیان مقیم این کشور تحت آزار و شکنجه و پیگرد قرار دارند و هزاران نفر از کشور اخراج شده اند. شما در مقابل اینهمه سفاکی، بیرحمی و خشونت که در جلو چشمان نیرو های چند ملیتی «آزادپخش» صورت می گیرد جیمز بیکر اظهار میدارد: «میدانید شاید رژیم کویت رژیم ایده الی که با معیار های ما خوانائی داشته باشد، نیست و شاید در آنجا دموکراسی کامل بر قرار نباشد! ولی...ولی پایمال کردن حقوق انسانی و بین المللی در کویت البته نباید مانع از سرگیری و ادامه معاملات تجاری آمریکا و متحدینش با این کشور باشد و هم از اینروست که امیر کویت اخیراً ۱۵ هواپیمای ایر بوس را به منظور پرداخت حق السکوت کشور های اروپائی به کنسرسیوم سازنده این هواپیما ها در اروپا سفارش داده است.

در عربستان سعودی هم دوره رعایت ادب و نزاکت که به مناسبت جنگ و حضور نیرو های چند ملیتی موقتاً در این کشور حاکم بود به پایان

رسیده است و حکام این کشور مجدداً ماهیت سفاک و ارتجاعی رژیم خود را به نمایش گذاشته اند. در این کشور که حق رأی مردم وجود ندارد فقط در فاصله سه هفته ۱۶ نفر را در ملاء عام با شمشیر گردن زده اند! روشن است که چنانچه این اعمال نفرت انگیز و ضد انسانی که امروز در این کشور ها اتفاق میافتد در عراق یوقوع می پیوست قطعاً مسئولین و رهبران کشور های غربی را بی تفاوت نمی گذاشت. اما شاید مغایر نزاکت باشد چنانچه این دولت ها بخواهند با تذکرات خود واقعیت آن یا این رژیم ارتجاعی را در خطر بیاندازند آنهم در شرایطی که پادشاهی عربستان در مقیاس وسیع تر از همتای کویتی خود به متحدین غربیش که یک دوران بحران اقتصادی کم سابقه را میگذرانند هدایای با ارزشی تقدیم داشته است. از آن جمله است سفارشات بی سابقه تسلیحات نظامی بآمریکا و سفارش ساخت یک پایگاه نظامی بزرگ به انگلیس که هزینه آن از هزینه ایجاد تونل زیر مانس فراتر میرود.

چشم انداز حل مناقشات اعراب و اسرائیل و مسئله فلسطین

می گفتند که روند صلح در خلیج فارس بانجا ختم می شود که همه دولت ها ملزم به پذیرش قطعنامه های سازمان ملل متحد خواهند شد. وتلاش میشد (و هم هنوز هم میشود) که آزاد سازی کویت و تسلیم عراق را بمثابة شروعی بر این روند بنمایانند. اما امروز برای همگان محرز شده است که اگر فقط یک دستگاه بین المللی وجود دارد که دولت اسرائیل حتی بشنیدن نام آن در مذاکرات احتمالی آینده نیست همانا سازمان ملل متحد است. تا چه رسد به پذیرش قطعنامه های آن، چالب است که همین پیام آوران بااصطلاح نظم نوین همراه با برخی رژیم های عربی منطقه با پا در میانی جیمز بیکر می پذیرند که از برخی از مصوبات سازمان ملل که به مذاق اسرائیلیان خوش نمی آید به کلی چشم پوشی نمایند و از آن جمله است قطعنامه محکومیت اسرائیل در رابطه با دستگیریها، تبعید ها و انفجار خانه های فلسطینیان متهم به شرکت در اقدامات «ضد اسرائیلی» در سر زمین های اشغالی و تصرف اراضی آنها، در همین قطعنامه است که اسرائیل ملزم بر رعایت حقوق انسانی برای ساکنین سر زمین های اشغالی شده بود. و این در حالی است که هنوز مساله شرکت و نقش نماینده سازمان ملل

و نیز نمایندگان مستقیم فلسطینیان در مذاکرات احتمالی صلح زیر علامت سؤال است و گرچه این روز ها همه چا صحبت از لبخند رضایت آمیز اسحاق شامیر در میان است، اما در عوض هیچ صحبتی از شرکت رسمی سازمان آزادی بخش فلسطین در میان نیست. در چنین شرایطی است که جامعه اروپا، شریک اصلی اقتصادی اسرائیل پذیرفته است که در قبال جواز شرکت در کنفرانس احتمالی صلح، در حد ناظر چشمان خود را بر خشونت های جاری به اراضی اشغالی که توسط دولت اسرائیل صورت می گیرد ببندند و دولت فرانسه نیز در همین اواخر پرداخت ۵۰۰ میلیون دلار را بمنظور تسهیل اسکان یهودیان شوروی در اسرائیل تضمین نموده است!

این است آن چشم انداز «امید بخشی» که نظم نوین بین المللی برای مردم خاور میانه به ارمغان آورده است؟

نوشته مانی

توضیح: پیرامون جنگ ۶ هفته ای نیرو های چند ملیتی و عراق و تأثیرات سوء آن در مختل کردن وضع بهداشتی-درمانی مردم عراق و بالارفتن آمار قربانیان این جنگ ویرانگر در نشریه (die Tageszeitung) به تاریخ اول ژوئن سال جاری گزارش آماری آمده که ترجمه آن از نظر خوانندگان می گذرد.

تا پایان سال جاری میلادی ۱۷۷ هزار کودک عراقی در نتیجه جنگ خلیج فارس جان خود را از دست خواهند داد. رقم فوق که پس از تحقیقات «اتحادیه بین المللی پزشکان علیه جنگ اتمی» (Ippnw) صادر شده است با حدسیات کمیسیون تحقیقاتی وابسته به دانشگاه «هاروارد» آمریکا نیز مطابقت دارد. گسترش امراض مسری و سوء تغذیه آمار مرگ و میر کودکان را به حد اقل ۸۰٪ افزایش خواهد داد. بیش از نیمی از بیمارستان ها ویران و تعطیل شده اند. نیم دیگر بیمارستان ها با پذیرش بیماران «بیش از حد ظرفیت» در اوضاع اسفناکی پسر می یوند.

در ناحیه اربیل کردستان فقط ۵ درمانگاه از ۴۲ درمانگاه مشغول بکار هستند. «وبا» و «تیفوس» شیوع پیدا کرده و با افزایش گرمای تابستان گسترش بیش از پیش آن پیش بینی می شود. آمار دقیق کشته شدگان طی جنگ خلیج فارس، آمار مربوط به کشته شدگان در درگیری های کردستان و شیعیان جنوب عراق هنوز مشخص نیست. حدسیات «سازمان دفاع از محیط زیست» (Greenpeac) حاکی از ۲۰۰۰۰ کشته است. چندی پیش یک کمیسیون تحقیقاتی خصوصی در فرانسه آمار تلفات را نزدیک به ۲۵۰۰۰۰ تن اعلام کرد. آقای تورگوت اوزال رئیس جمهور ترکیه حتی از ۴۰۰۰۰ کشته سخن بیان آورد و شوارتزکیف اعلام کرد ارتش او حدود ۱۵۰۰۰۰ سرباز عراقی را از بین برده است.

هنوز برای این سؤال که بمباران صنایع شیمیایی عراق خطر پخش گاز های سمی و مواد رادیوکتیو را تا چه حد افزایش داده است، جوابی در دست نیست.

ترجمه ع-آلمان